

ملاحظاتى در تاريخ ايران

(علل تاريخى عقب ماندگى هاى جامعه، ايران)

على ميرفطروس

چاپ چهارم

ملاحظاتى در تاريخ ايران

علل تاريخى عقب ماندگى هاى جامعه ايران
نگاهى به هجوم ايل ها، استقرار اسلام، زمينه هاى پيدايش
و فلسفه سياسى "اسلام راستين"

على ميرفطروس

چاپ چهارم

با تجديد نظر و اضافات

مركز فرهنگى اسلاميه - تهران

سال ۱۳۸۰ هـ. ش

۹۷-۱۵۵

فصل سوم:

انقلاب مشروطیت و مسئله جدائی دین از حاکمیت دولت / سوسیال - دموکراسی ایران در برخورد با دین / التقاط ماتریالیسم و ایده‌آلیسم در جنبش مارکسیستی ایران / جلال آل احمد و "اسلام راستین" / رفرف ارضی و اجتماعی سال‌های ۴۰-۵۰ و رشد طبقه متوسط مدرن شهری / متزلزل شدن ساختار سنتی جامعه ایران و تأثیر آن بر دیدگاه‌های روحانیون / مرتضی مطهری، دکتر علی شریعتی و پیدایش "اسلام راستین" / آیت الله خمینی، مرتضی مطهری، دکتر علی شریعتی، مجاهدین خلق و وجوه اشتراک آنان / فلسفه سیاسی: آزادی و دموکراسی در نظام اسلامی / امامت، امت و جامعه بی طبقه توحیدی / انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق / "اسلام راستین" و جدائی دین از دولت / "اسلام راستین" و توتالیتریزم / نتیجه و پایان سخن.

۱۵۷-۱۷۹

منابع و ماخذ:

۱۸۱-۲۰۲

فهرست راهنما:

نام‌های تاریخی، جغرافیائی، اسامی فرقه‌ها، نشریات و مقالات.

مقدمه چاپ سوم

حدود ۱۰ سال از تألیف و انتشار این کتاب می‌گذرد. عنایت خوانندگان ارجمند باعث گردید تا در فاصله یکسال، کتاب حاضر به چاپ دوم برسد. این استقبال با توجه به تیراژ چشمگیر کتاب و مشکلات عظیم انتشار و توزیع آن در خارج از کشور، برای مؤلف می‌تواند نوعی توفیق بشمار آید. سه ماه از جمله مسائل بر زمینه این عنایت و استقبال است که پس از سال‌ها تأخیر، مؤلف کوشیده است تا چاپ سوم کتاب را کامل‌تر و با حروف چینی جدید منتشر کند. مؤلف وظیفه خود می‌داند از دوستانی که در چاپ و انتشار این کتاب، همت کرده‌اند صمیمانه سپاسگزاری نماید. می‌ایران ضمن اینکه ما را با انجمنی از همکاران و دوستانه، با بسیاری از سفیران آزاداندیشان آشنا ساخت. موضوع این کتاب، جستجو و بررسی علل عقب ماندگی‌های جامعه ایران در پرتو حوادث و رویدادهای تاریخی است. شناخت این علل و عوامل می‌تواند زمینه روشنی برای درک بخشی از جریانات سیاسی-فکری ایران معاصر و از جمله پیدایش و گسترش نظریه "اسلام راستین" باشد. از آنجا که این کتاب

بقول فرزانه‌ای: تاریخ مردم ایران، نامه‌ای طولانی و پایان‌ناپذیر است که گذشته‌ی دور، آن را انشاء می‌کند و آینده‌ی دور آن را خواهد خواند و شک نیست که در عمر تاریخ "برین نامه بر سالها بگذرد..."

امید است که این کتاب کوچک، پرتو کم‌رنگی در شناخت تاریخ اجتماعی ایران بشمار آید.

۲۰۴

پاریس - اکتبر ۱۹۹۷

مقدمه

بررسی تاریخ اجتماعی ایران، شناخت جنبش‌ها و جریان‌های تاریخی - فرهنگی، آگاهی از چگونگی حملات و هجوم‌های پی‌درپی اقوام بیگانه و قبایل بیابانگرد و نتایج ویرانگر این حملات در فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی و گسست‌های فرهنگی جامعه ایران و خصوصاً آگاهی از حمله اعراب و چگونگی استقرار اسلام و نتایج اجتماعی - فرهنگی آن در حیات تاریخی جامعه ما، از جمله مسائل مهمی هستند که باید به آنها پرداخت، زیرا این گذشته تاریخی ضمن اینکه بخش بزرگی از هویت تاریخی و آگاهی ملی ما را شکل می‌دهد، در عرصه پراتیک اجتماعی نیز عامل مهمی در چگونگی رفتار اجتماعی و روحیه فرهنگی ما بشمار می‌رود.

بررسی تاریخ اجتماعی ایران ضمن اینکه ما را با انبوهی از جنبش‌های عدالتخواهانه و با بسیاری از متفکران آزاداندیش آشنا می‌کند، باعث غنای حافظه تاریخی جامعه نیز می‌گردد و ما را در برخورد با مسائل اجتماعی و مذهبی آینده، هوشیارتر می‌سازد.

کتاب حاضر - براساس "ملاحظات" خویش - تنها نگاهی کوتاه است بر پاره‌ای از مسائل تاریخ اجتماعی ایران. شرایط دشوار آشفتگی و آوارگی در خارج از کشور و فقدان امکانات، اسناد و مدارک لازم، باعث

گريده تا مسائل مطروحه در اين كتاب از انسجام كافي برخوردار نباشند، هم از اين رو است كه مؤلف معتقد است كه هريك از مسائل مطروحه در اين "ملاحظات"، تحقيق و تدقيق بيشتري را طلب مى كند. بسي شاك پاره اى از تحليل ها و نتيجه گيرى هاى اين كتاب، "خوش آيند" بعضى از خوانندگان نخواهد بود، اما مؤلف اميدوار است كه اين دوستان - با بردبارى و متانت - ضمن تأمل در محتوای كتاب و نقد و بررسى آن، در شناخت بهتر تاريخ ايران و اسلام همت نمايند. بقول عین القضاة همدانى:

بستردنى ست آنچه بنگاشته ايم

افكندنى ست آنچه افراشته ايم

على ميرفطروس

ژانويه ۱۹۸۸ - پاریس

فصل اول

نگاهی به تاریخی اجتماعی ایران این نکته را روشن می کند که تاریخ ایران - در مجموع - تاریخ هجوم های ویرانگر قبایل بیابانگرد و عشایر چادرنشین، تاریخ فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی حاکم و بازتولید مناسبات قبلی، تاریخ سرکوب های خشن نهضت ها و شورش های مردمی، سلطه استبداد سیاسی و اختناق فرهنگی، و تاریخ پسرفت های اجتماعی، گسست های فرهنگی و رکودها و وقفه های بلند تاریخی است. گروهی از شرق شناسان، جوامعی مانند ایران را فاقد "وضعیت تاریخی" می دانند و معتقدند که جامعه ایران نیز (مانند سایر جوامع شرقی) تنها دارای "وضعیت طبیعی" است. به عقیده آنان، تنها جوامع اروپائی (غربی) دارای "وضعیت تاریخی" می باشند. منظور آنان از "وضعیت طبیعی" حرکت گیاهی و دایره وار جوامع شرقی و مقصود از "وضعیت تاریخی" پویائی، تحول و تکامل اقتصادی-اجتماعی جوامع غربی است. در یک نگاه سطحی به تاریخ اجتماعی ایران این نظر - ظاهراً - درست می نماید، زیرا که تاریخ ایران - در کلیت ظاهری خود - تاریخ تداوم و تکرار مناسبات اقتصادی-اجتماعی واحدی است. تاریخی که بنظر می رسد در آن، جامعه وجود دارد اما زندگی اجتماعی، پویائی و

تکامل اجتماعى وجود ندارد. تاريخى که ظاهراً در یک "دور باطل" نهادهاى اقتصادى و ساختارهاى اجتماعى پيشين را تجديد و تکرار کرده است.

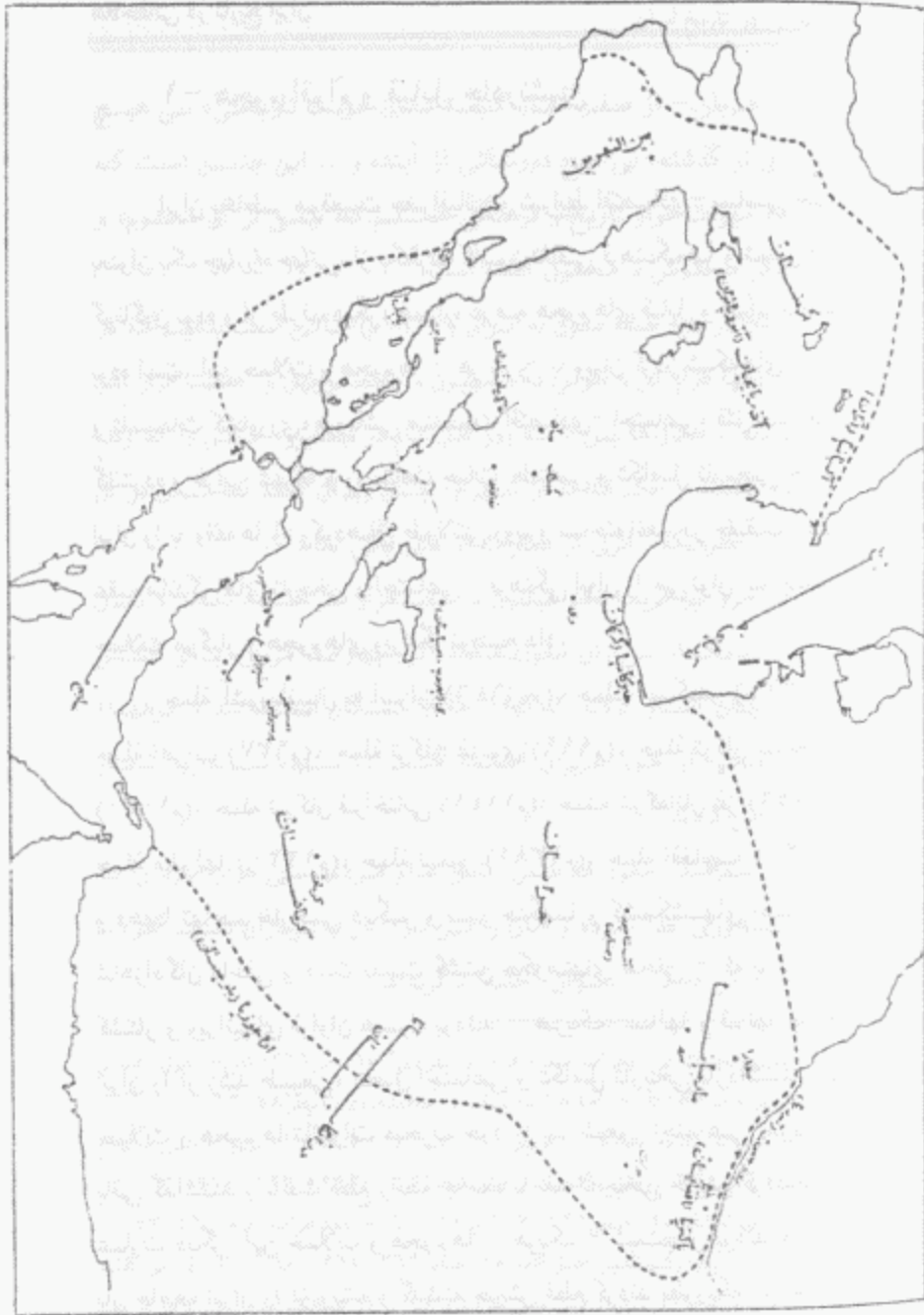
بررسى و نقد نظريه هاى موجود در باره علل اين به اصطلاح "وضعيت طبيعى" و چراني بازتوليد و تکرار مناسبات اقتصادى- اجتماعى در ايران، موضوع "ملاحظات" ما نيست. هدف ما - در اين بخش - ارائه گزارشى کوتاه از هجوم هاى متعدد قبائل و عشاير چادرنشين به ايران و نتايج سهمگين اين هجوم ها در ويران سازى شهرها، فروپاشى مناسبات اقتصادى- اجتماعى و ايجاد گسست هاى تاريخى- فرهنگى در دوره هاى مختلف تاريخ ايران است. در اين راستا به نقش حوادث طبيعى (قحطى ها، خشکسالى ها، زمين لرزه ها...) و نيز به تأثير جنگ هاى داخلى اميران و شاهزادگان محلى و کشمکش فرقه هاى مذهبى در غارت و ويرانى شهرهاى مهم ايران اشاراتى خواهيم کرد. بنظر ما اين موارد، نکات بسيار مهمى هستند که در بررسى علل تاريخى عقب ماندگى جامعه ايران توجه چندانى به آن ها نشده است.

تمدن بیزانس

تمدن های آرامی و عبری

(روم شرقی، یونان، کرت)

(بین النهرین - سومر، آکاد، آشور)



تمدن های هندوچین

نقشه شماره (۱۱) جغرافیای تاریخی ایران در سلطنت ساسانی

۱- هجوم اقوام و قبایل چادر نشین

ایران بخاطر موقعیت جغرافیائی و شرایط اقتصادی-سیاسی خود، بعنوان یک چهارراه جهانی، از یکطرف کانون تلاقی فرهنگ ها و تمدن های گوناگون بوده و از طرف دیگر، همواره عرصه هجوم های قبایل و اقوام مختلف بوده است. این حملات و هجوم ها - هر بار - با ویران کردن شبکه های آبیاری و تأسیسات کشاورزی، فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی، قتل عام های گسترده و خرابی شهرها و روستاها، حیات طبیعی و تکامل تاریخی جامعه ایران را با وقعه ها و رکودهای طولانی روبرو ساخته اند. در حقیقت، علت عقب ماندگی های تاریخی و اجتماعی-فرهنگی ایران را می توان با اینگونه حملات مرگبار و هجوم های ویرانگر توضیح داد:

حمله آشوربانیپال به ایران (۶۴۶ ق.م)، حمله اسکندر (۳۳۴ ق.م)، حمله اعراب (۶۳۷ م)، حمله ترکان غزنوی (۹۹۹ م)، حمله ترکان سلجوقی (۱۰۳۰ م)، حمله ترکان قراختانی (۱۱۴۱ م)، حمله ترکمانان غز (۱۱۵۶ م)، حمله مغولها (۱۲۲۰ م)، حمله تیمور (۱۳۸۱ م)، حمله افغانها (۱۷۲۰ م) و دهها تهاجم خارجی دیگر و نیز جنگها و کشمکشهای امیران و شاهزادگان داخلی و دست بدست گشتن حکومتهای محلی - که با تاراج و کشتار و ویرانیهای فراوان همراه بودند - هریک، سالها و قرنهای جامعه ایران را از رشد طبیعی، تحول اجتماعی و تکامل تاریخی بازداشتند. این حملات و هجوم ها تأثیرات مخرب خود را بر شعور اجتماعی مردم ما باقی گذاشتند و باعث قطع رابطه جامعه با بعد تاریخی خویش گردیدند. به عبارت دیگر: این حملات و هجوم ها - هریک - شمشیری بودند که هر بار جامعه ایران را از ریشه و گذشته خویش قطع کردند بطوریکه ما مجبور

شدیم - هربار - از صفر آغاز کنیم: بدون هویت تاریخی، بی هیچ خاطره ای از گذشته، بی هیچ دورنمایی از آینده و... این چنین است که ما اینک میراث خوار تاریخ و فرهنگی هستیم که نیمی از آن معدوم، و نیمی دیگر مخدوش و مجعول گشته است. ^۱ آن عصر سرد و بگلی سردی بود

مثلاً در باره حمله مغول به ایران (۱۹۲۰م) کافی است بدانیم که در نیشابور، دهها هزار تن و بقولی یک میلیون و هفتصد و چهل و هشت هزار نفر بقتل رسیدند.^۱ مغول ها پس از سه روز قتل عام در نیشابور، هرکس را که زنده مانده بود کشتند و حکم شد تا آن شهر را چنان ویران کنند که بتوان در آن زراعت کرد بطوریکه " اثری از عمارات آن شهر باقی نماند".^۲ در مکه و مدینه

در مرو نیز قریب یک میلیون و سیصد هزار نفر کشته شدند و بقول جوینی: بهر یک از سربازان مغول سیصد الی چهارصد مروی برای کشتن رسید و "چنان کشتار کردند که گودال ها از کشتگان انباشته شد و کوهها؛ پشته و صحرا از خون عزیزان آغشته گشت... سیزده شبانه روز شمار کشتگان می کردند".^۳ در کابل و سمرقند و در تمام بلاد و شهرها کشتار می کردند

در سمرقند، مغول ها ضمن قتل عام مردم، سی هزار مرد را به عنوان پیشه وری جدا نموده و آنان را بین سرداران و سربازان تقسیم کردند و سی هزار تن دیگر را بعنوان "حشر" برگزیدند.^۴ در کابل و سمرقند و در تمام بلاد و شهرها کشتار می کردند

۱ - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، اسفزاری، ج ۱، ص ۲۶۶؛ تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۷؛ تاریخ نامه هرات، سیف بن محمد هروی، صص ۵۸-۶۳.

۲ - نگاه کنید به: تاریخ جهانگشا، جوینی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ طبقات ناصری، قاضی منهای السراج، ج ۲، ص ۱۲۱؛ روضات الجنات، ج ۱، صص ۲۵۵-۲۵۷ و ۲۶۳-۲۶۴.

۳ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۱۲۶-۱۲۷ و ۱۲۸؛ تاریخ نامه هرات، صص ۵۶-۵۷.

۴ - جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، ج ۱، صص ۳۶۳-۳۶۴. "حشر" به افرادی می گفتند که مغول ها از میان جوانان شهرها اسیر می کردند و آنان را در حملات خود به شهرها در جلو می راندند و در واقع "بلاگردان" یا "سپر بلا"ی خود می کردند.

در بخارا نیز تمامت شهر بمدت چند روز در آتش سوخت بطوریکه یکی از مردمان بخارا - که از واقعه گریخته و به خراسان آمده بود - وضعیت بخارا را چنین تعریف کرد: "آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند".^۵

جرجانیه (پایتخت خوارزم) نیز در حمله مغول بکلی ویران شد. این شهر - که از نظر آبادانی، کثرت جمعیت، رشد پیشه‌وری، حرفه و صناعت و داشتن کتابخانه‌ها و مدارس بزرگ از شهرهای بی نظیر و معروف آن عصر بود - پس از هفت ماه مقاومت و دفاع دلیرانه مردم، سرانجام بدست مغول‌ها افتاد بطوریکه: "لشکر مغول به قواریر (شیشه‌ها) ی نفت، دور محلات می سوختند... و تمام خلق را کشتند... و آنچه ارباب حرفه و صناعت بود - زیادت از صدهزار نفر - را جدا کردند و آنچه کودکان و زنان جوان بود، برده ساختند و به اسیری بردند". در خجند نیز "محرّفه و صناعت را معین کردند و جوانان را از میان دیگران به حشر بیرون آوردند".^۶ مغول‌ها، سدهای اطراف شهر جرجانیه را شکستند و شهر را به

۵ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۷۰ و ۸۲-۸۳ مقایسه کنید با جامع التواریخ، ج ۱، صص ۳۶۱-۳۶۲. در باره سمرقند و بخارا نگاه کنید به مقاله "نظری به دو شهر تاریخی سمرقند و بخارا"، ابوالفضل آزموده، در: هنر و مردم، شماره ۱۱۰، ۱۳۵۰، صص ۵۹-۶۳.

۶ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۱۰۰-۱۰۱: روضه الصفا، میرخواند، ج ۵، ص ۱۰۵ مقایسه کنید با: جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۳. بنا به گزارش نظام الدین شامی، ۱۶۰ سال بعد در حمله تیمور نیز: پایتخت خوارزم آنچنان ویران شد که "در سراسر آن دیواری که در سایه آن کسی بیاساید نماند و بر ساحت ویران آن، جو کاشتند": ظفرنامه، صص ۶۶-۷۲ و ۱۰۷-۱۰۸. در باره خوارزم قدیم، نگاه کنید به مقاله های س.پ.تولستو در: یغما، سال هشتم، ۱۳۳۴، صص ۵۳۷-۵۴۱؛ آریانا، چاپ کابل، سال چهارم، ۱۳۲۵، صص ۱۲۳۸-۱۲۴۷.

آب بستند بطوریکه رود جیحون از مسیر عادی خود منحرف شد و تا سیصد سال بدریای خزر می ریخت.^۷

در هرات حدود ششصد هزار تن کشته شدند و این شهر - که از آبادترین و پرجمعیت ترین شهرهای ایران در آن عصر بود - بکلی ویران گردید.^۸

شهرهای دیگر ایران - بجز چند شهر - همگی بطور کلی با خاک یکسان شدند و مردم آنها قتل عام گردیدند.^۹

آنچه که در نقل قولهای فوق، اهمیت بسیار دارد اینست:

- در زمانی که بزرگترین شهرهای اروپا (در قرن ۱۳ میلادی) دارای بیست تا سی هزار تن جمعیت بودند. شهرهایی مانند بخارا، نیشابور و مرو و هرات - هریک - ششصد هزار تا یک میلیون نفر جمعیت داشتند. این ارقام اگرچه اغراق آمیز بنظر می رسند، اما بهرحال بیانگر کثرت جمعیت در شهرهای مذکور می باشند.

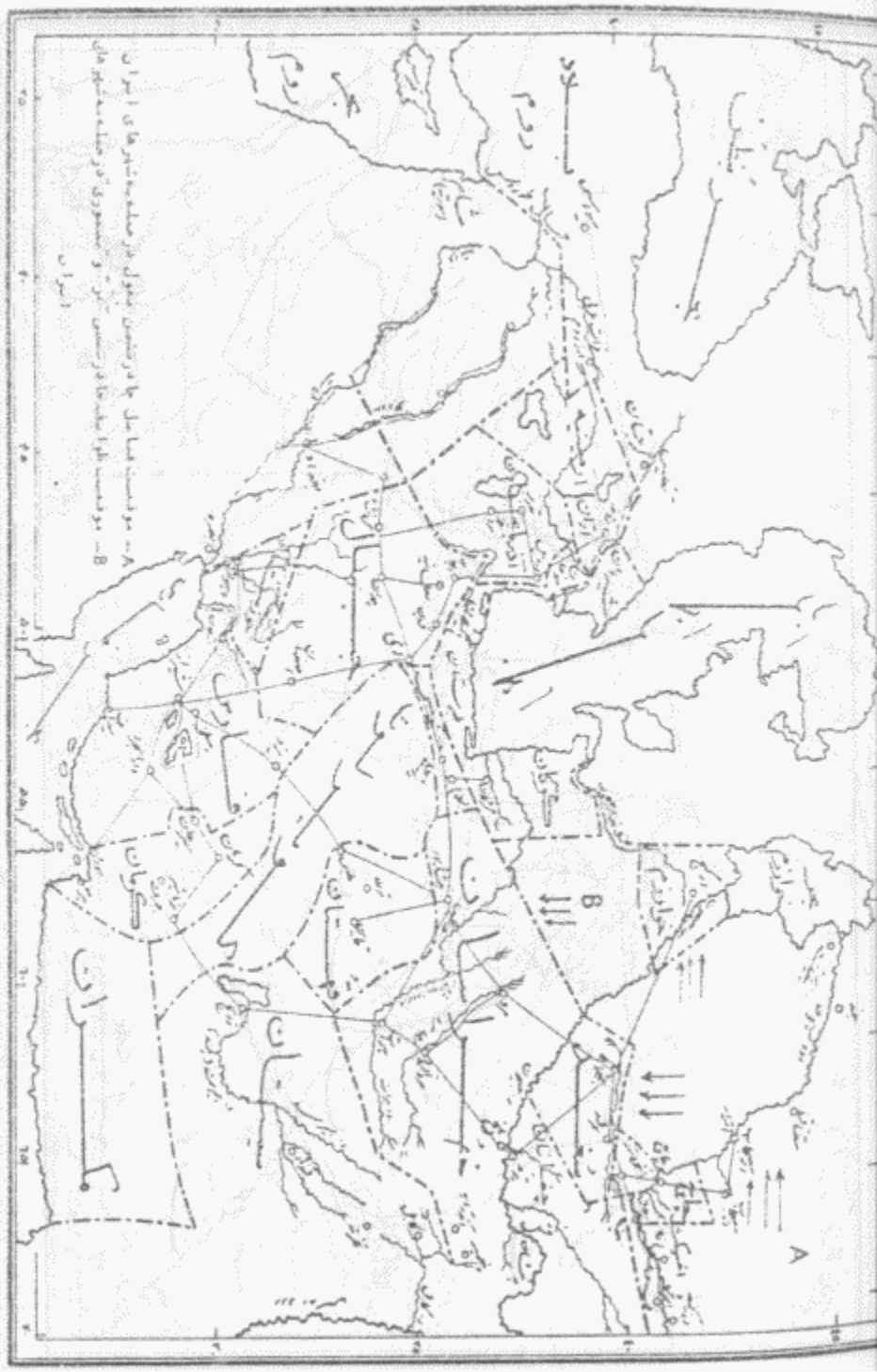
- همچنین: برده کردن بیش از صد هزار ارباب حرفه و صنعت، خود نشانه تکامل مناسبات اقتصادی، رونق شهرها و پیدایش پیشه‌وری و حرفه و صنعت - یعنی نطفه‌های بورژوازی - در آن عصر می باشد.

در زمینه فرهنگی نیز عواقب حمله مغول‌ها، بسیار سخت و سهمگین بود آنچنانکه - بار دیگر - فلسفه و علوم طبیعی (که شناخت

۷ - جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۲؛ سرزمین‌های خلافت شرقی، لسترنج، صص ۴۷۶-۴۷۷.

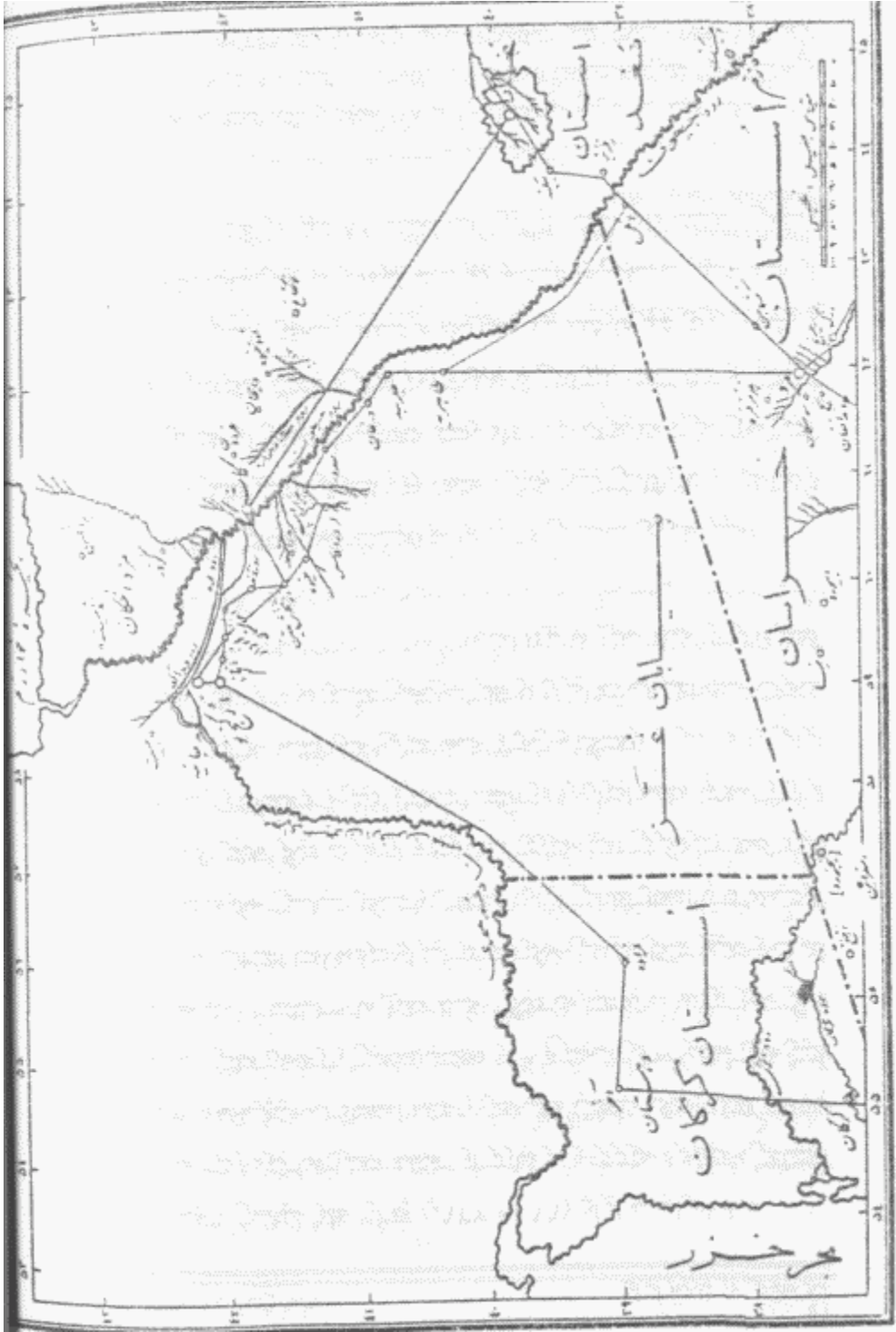
۸ - روضات الجنات... ج ۲، ص ۹۴؛ تاریخ نامه هرات، ص ۸۰.

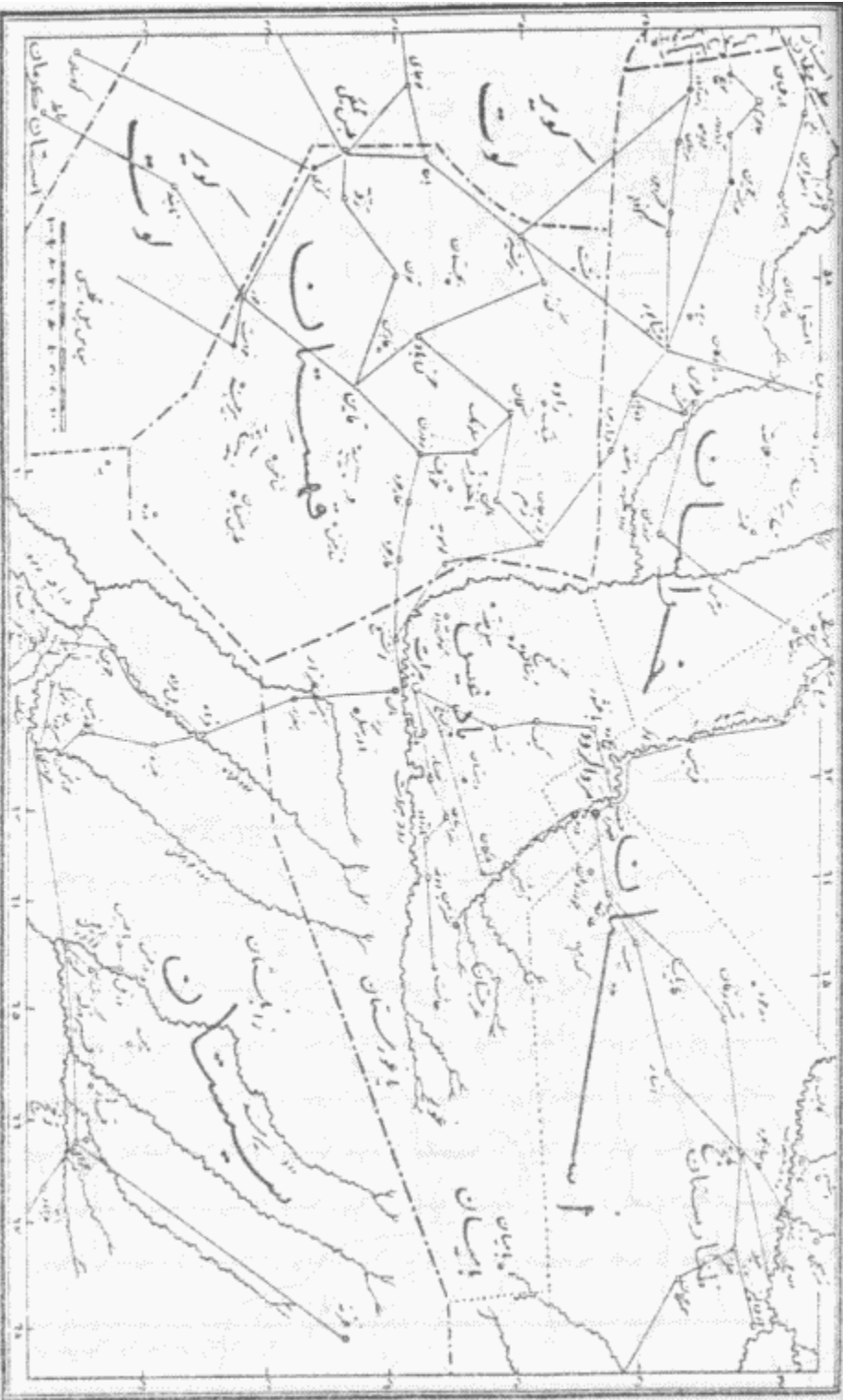
۹ - از جمله نگاه کنید به: جامع التواریخ، ج ۱، صص ۳۶۸ و ۳۷۵-۳۷۷ و ۳۸۰ و ۳۸۱-۳۸۲.



A- مرزهای استانها در زمان ساسانیان
 B- مرزهای استانها در زمان صفویان
 C- مرزهای استانها در زمان قاجاریان
 D- مرزهای استانها در زمان پهلوی اول
 E- مرزهای استانها در زمان پهلوی دوم
 F- مرزهای استانها در زمان جمهوری اسلامی ایران
 G- مرزهای استانها در زمان ایران باستان
 H- مرزهای استانها در زمان ایران امروزی

نقشه استانها و مرزها (۱۴) - مرزها و استانهای استانها در سده‌های مختلف ایران (اطلاعات جغرافیایی)





شهرهای مهم استان کرمانشاه، فهرست و تقسیم استان

حمله اعراب به ایران (۱۶ هـ = ۶۳۷ م) چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی، مهم‌تر، موثرتر و مرگبارتر از حمله مغول‌ها بود زیرا مغول‌ها بخاطر فقدان یک مذهب مشخص و عدم اعتقاد به هیچیک از ادیان و آئین‌های معتبر - در مجموع - از تعصب مذهبی و رجحان ملتی بر ملتی دیگر بدور بودند^{۱۱}. به عبارت دیگر: حمله مغول‌ها - اساساً - متوجه تصرف قدرت و تغییر شکل سیاسی حکومت در ایران بوده، اما اعراب از یکطرف کوشیدند تا با اشغال نظامی ایران، استقلال و شکل سیاسی حکومت ایران را نابود کنند (سرنگونی امپراطوری ساسانی) و از طرف دیگر تلاش کردند تا با قرآن و اسلام، ملت ایران را در امت/اسلام و دین و فرهنگ و زبان و خط ایرانی را در دین و فرهنگ و زبان و خط عربی حل کنند. از این رو: نتایج مخرب حمله اعراب به ایران از نظر تاریخی عمیق‌تر و از نظر جغرافیائی گسترده‌تر از حمله مغول‌ها بوده است.

امپراطوری ساسانی در پرتو موقعیت جغرافیائی خویش، پل ارتباطی و بازرگانی بین چین، هند، روم شرقی (بیزانس) و دیگر کشورهای حوزه مدیترانه بود. داد و ستد تجاری با چین از طریق "جاده ابریشم" و مناسبات بازرگانی با بابل و روم شرقی، باعث شکوفائی اقتصاد و رشد و رونق شهرها شده بود بطوریکه هرتسفلد (محقق آلمانی) نام بیش از صد شهر ساسانی را ثبت و فهرست کرده و در این باب اطلاعات وسیعی بدست داده است. از این رقم، تعداد ۸۲ شهر در غرب ایران (در

۱۱ - نگاه کنید به: تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۸؛ همچنین نگاه کنید به مقاله جرج ورنائوسکی در: نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، شماره ۲، سال ۱۱، ۱۳۳۸، صص ۱۵۱-۱۵۹؛ مسائل عصر ایلخانیان، منوچهر مرتضوی، صص ۲۵۹-۲۶۸.

مسیر حمله اعراب) قرار داشت.^{۱۲} این مسئله تا زمانه ساسانیان
تولید و تجارت منسوجات پشمی و ابریشمی و رونق صنعت
شیشه سازی و قالی بافی، موجب رشد کارگاهها، و بروز جنگ های
خارجی، باعث رشد صنایع یدی و افزایش صاحبان حرفه و فن
(دست ورزان) شده بود. ایجاد کارگاههای نساجی و کفش سازی
(کفشگری)، اسلحه سازی (نیزه و شمشیرسازی) و حرفه های مربوط به
امور اسب (زین نعل و غیره) سهم مهمی در اقتصاد کشور داشت و گروه
زیادی از مردم ولایات به این پیشه ها اشتغال داشتند. براساس منابع
موجود، محققان نشان داده اند که "پیشه وران ایرانی در این عصر،
تشکیلات مخفی و جشن های صنفی مخصوص داشتند"^{۱۳}.
روابط تجاری با کشورهای خارجی و آرامش و امنیت راههای
تجاری، باعث رونق تجارت و بازرگانی گردیده بود. در معاملات تجاری،
مسکوکات طلا و نقره و مس جریان داشت و بقول گیرشمن: "مبادله چک
و برات، نقش مهمی در مبادلات پولی داشت"^{۱۴}.
در عرصه فلسفه و علوم نیز ایران - قبل از حمله اعراب - از مراکز
مهم فرهنگ و تمدن جهانی بشمار می رفت. در این دوره، دانش طب،
ریاضیات، نجوم، فلسفه و هنر موسیقی رواج داشت^{۱۵}. بسته شدن مدرسه

۱۲ - تاریخ غزنویان، ک. ادموند باسورث، ج ۱، ص ۱۴۷. پیگولوسکایا نیز اطلاعات
ارزشمندی در باره شهرهای دوره ساسانی بدست می دهد. نگاه کنید به:

Pigulevskaja, N : Les villes de l'Etat iranien aux epoques Parthe et
Sassanide, Paris, 1963.

۱۳ - تاریخ ایران، پیگولوسکایا، پطروشفسکی و... ص ۱۸۱. نسخه انگلیسی از کتابها

۱۴ - ایران از آغاز تا اسلام، صص ۳۴۳-۳۴۴. بهمن شهرت بهمنی، ایران ساسانی، صص ۳۴۳-۳۴۴.

۱۵ - در باره وضع علم، فلسفه و ریاضیات در این عصر نگاه کنید به: تاریخ علوم عقلی در
تمدن اسلامی، ذبیح الله صفا، ج ۱؛ انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، د. اولیری، فرهنگ

آتن و مهاجرت عده ای از فلاسفه یونان به ایران و به ویژه ترجمه آثار فلاسفه و دانشمندان یونانی به پهلوی، باعث غنای فرهنگی و علمی جامعه شده بود. دانشگاه جندی شاپور (نزدیک دزفول - شوشتر) یکی از مراکز علمی آن زمان بود که بخاطر تجمع معروفترین و بزرگترین فلاسفه، اطباء و دانشمندان ایرانی و خارجی، دارای اهمیت علمی بسیار بود.^{۱۶} در این دوران، قبایل عرب از فرهنگ نازلی برخوردار بودند و به خط و کتابت و علم و دانش آشنائی نداشتند. شرایط سخت اقتصادی و علاقه اعراب به زندگی قبیله ای فرصتی برای تفکر و رشد و پرورش اندیشه ها باقی نمی گذاشت. بعد از اسلام نیز نوعی ممنوعیت و تعصب مذهبی باعث شد تا اعراب مسلمان، هیچ چیز - بجز قرآن - را لایق خواندن ندانند. اعتقاد به اینکه: "قرآن، ناسخ همه کتب، و اسلام، ناسخ همه ادیان و اندیشه هاست" (ان الاسلام یهدم ماکان قبله) و "هیچ دانشی نیست که در قرآن نباشد" (لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین) باعث شد تا اعراب مسلمان به آثار علمی و ذخایر فرهنگی سایر ملت ها، به دیده حقارت و دشمنی بنگرند. با چنین خصلت قبیله ای و احساس و اندیشه ای بود که اعراب مسلمان، پس از حمله و اشغال کشورهای متمدن (مانند ایران و مصر) بی درنگ به نابود کردن ذخایر علمی و فرهنگی ملل مغلوب پرداختند آنچنانکه در حمله به مصر، کتابخانه ها را به آتش کشیدند و محصول تمدن و فرهنگ چند هزار ساله این ملت باستانی را به "تون" (آتشدان) حمام ها افکندند بطوری که مدت شش ماه حمام های مصر از

ایرانی پیش از اسلام، محمد محمدی، صص ۲۰۳-۲۵۳؛ معارف اسلامی، شماره ۱۳، ۱۳۵۰، صص ۶۷-۷۱؛ سخن علمی، شماره ۷، ۱۳۴۷، مقاله کرلو نلینو، صص ۳۱۵-

۳۱۸.

۱۶ - در باره جندی شاپور نگاه کنید به: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، صص ۲۲۹-۲۵۳.

سوختن این کتابها گرم می شد.^{۱۷} در حمله به ایران نیز اعراب مسلمان از همین "سیاست آتش" استفاده کردند بطوریکه کتابخانه های ری و جندی شاپور را به آتش کشیدند زیرا عمر نیز معتقد بود که: "با وجود قرآن، مسلمین را به هیچ کتاب دیگری احتیاج نیست"^{۱۸}. با چنان خصلت قبیله ای و تعصب اسلامی بود که مثلاً قتیبه بن مسلم (سردار عرب) برای مسلمان سازی مردم خراسان و خوارزم، ضمن قتل عام مردم و ویرانی شهرهای این مناطق (سال ۹۰=۷۰۹م) مورخین، متفکرین و دانشمندان این نواحی را "بکلی فانی و معدوم الاثر کرد" و بسیاری را به شهرهای دوردست تبعید کرد و آثار و رسالات آنان را بسوخت آنچنانکه: "اخبار و اوضاع ایشان (مردم خراسان و خوارزم) مخفی و مستور ماند... و اهل خوارزم، امی (بیسواد) ماندند و در اموری که مورد نیاز آنان بود تنها به محفوظات خود استناد کردند"^{۱۹}. نابود کردن کتب علمی و فلسفی و ویران ساختن آثار هنری و بناهای تاریخی، سیاست عملی همه مهاجمین (از اسکندر تا اعراب، از ترکان

۱۷ - یاقوت حموی - سیاح عرب - تعداد حمام های مصر در این زمان را ۴۰۰۰ ذکر کرده است که می توان از این رقم به کثرت کتابهای سوخته شده پی برد: معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۴۳.

۱۸ - نگاه کنید به: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح الله صفا، ج ۱، صص ۳۳-۳۴؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۳، صص ۴۳۴-۴۳۶؛ فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، محمد محمدی، صص ۳۹-۶۴؛ حلاج، علی میرفطوس، چاپ سیزدهم، صص ۸۷-۸۹.

۱۹ - آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ص ۴۸. مقایسه کنید با روایت ابن خلدون در حمله مغول ها به خراسان: مقدمه، ج ۲. در مورد قتل عام های قتیبه بن مسلم در خراسان و خوارزم، ویرانی شهرها و فروپاشی مناسبات اقتصادی- اجتماعی این مناطق در فصل آینده سخن خواهیم گفت.

غزنوى تا سلجوقيان و مغول ها و تيموريان) بود و چنانكه خواهيم ديد، در نظر اقوام و قبائل مهاجم، ويران كردن شهرها و شبكه هاى آبيارى و آتش زدن كتابخانه ها نوعى "فتح" بشمار مى رفت. بهمين جهت اگر ما مثلاً از دوران اشكانيان و هخامنشيان آثار چندانى در دست نداريم عجيب نيست، گویا براى مصون ماندن از همين حملات و هجوم ها بود كه پادشاهان هخامنشى (مثل داريوش و شاپور) فرمان هاى خويش را بر فراز كوهها و بر سنگ هاى بيستون حك مى كردند و شگفتا كه اگر از اين دوران اطلاعات ناچيزى داريم، هم از بقايى همين سنگنبشته ها است.

آشوربانيپال در حمله به شوش (۶۴۶ ق.م) ضمن ويران كردن اين شهر پيشرفته و آباد، تمام آثار گرانبهائى را كه نشاندهنده درجه تمدن و هنر ايلامى بود با خود به نينوا برد و شهر را ويران كرد بطوريكه مى گفت: "آواى انسان و صدای سم چهارپايان بزرگ و كوچك و فريادهای شادى بدست من از شوش رخت بريست."^{۲۰}

اسكندر نيز در حمله به ايران، به ويرانى و نابودسازى مظاهر تمدن و فرهنگ پارسى پرداخت و به انتقام ويرانى آتن، شهر پرسپوليس (تخت جمشيد) را به آتش كشيد و مردم شهرها را قتل عام كرد بطوريكه در سغد، صدويست هزار نفر را از دم تيغ گذراند.^{۲۱} او كه پادشاهى فرهنگ دوست و دانش پرور بود در باره كتب موجود در كتابخانه هاى ايران، ابتدا فرمان داد تا كتب علمى و فلسفى را ترجمه نمايند و سپس دستور داد تا

۲۰ - تاريخ و تمدن ايلام، يوسف مجيدزاده، ص ۱۰۳، براى آگاهى از تمدن ايلام نگاه كنيد به: فصل هاى سوم و چهارم همان كتاب؛ تاريخ تمدن، ويل دورانت، ج ۱، صص ۱۷۵-۱۷۷؛ ايران از آغاز تا اسلام، گيرشمن، صص ۵۴-۶۰؛ سخنرانى هاى نخستين كنگره تاريخ و فرهنگ ايران، مقاله شيرين بيانى، صص ۴۰-۵۱.

۲۱ - ايران باستان، صص ۱۹۴ و ۱۲۳۳؛ تاريخ گرديزى، ص ۵۹.

این کتابخانه‌ها را آتش زدند. گردیزی (مورخ قرن ۵ هجری/۱۱ میلادی) در باره یکی از این کتابخانه‌ها می‌نویسد: "... دژنوشت که در آن کتاب بسیار بود - از علم دین زرتشتی و فلسفه و حساب و هندسه و نجوم و هر علمی - اسکندر فرمود تا آن همه را ترجمه کردند و به روم فرستاد و فرمود به مقدونیا بنهادند و آن دژنوشت را بسوختند با هرچه کتاب بود اندر وی. و اندر میان عجم (ایرانیان) کتاب نماند مگر اندک مایه که اندر دست مجهولان مانده بود اندر زاویه‌های ولایت"^{۲۲}.

آثار و اسناد تاریخی (کتابها، سنگنبشته‌ها، سندها و اوراق ارضی) همانند شهرهای ایران، در هجوم‌های قبایل و اقوام بیگانه و در کشمکش‌های شاهزادگان و امیران محلی دچار سرنوشتی شوم و غم‌انگیز گردیدند، مثلاً: از آنجائیکه سیستان از دوران داستانی و باستانی تا امروز گرفتار کشمکش‌های مرزی و مورد حمله‌های اقوام تورانی، مغولی، تیموری، ترکمن، ازبک، غز و افغان بوده، تقریباً تمام نوشته‌ها، اسناد و آثار تاریخی این سرزمین از میان رفته است و آنچه مانده فقط دو کتاب است: یکی "تاریخ سیستان" (مؤلف ناشناس) که در حدود سال ۷۰۰

۲۲ - تاریخ گردیزی، صص ۵۸-۵۹. نظامی گنجوی نیز در ذکر "ویران کردن آتشکده‌های عجم توسط اسکندر" به آتش زدن کتاب‌های پارسی اشاره کرده است. نگاه کنید به: کلیات خمسه نظامی، شرفنامه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱، صص ۹۷۰-۹۷۱. انتقال کتاب‌ها و نسخ خطی کتابخانه‌های ایران به کشورهای مهاجم در سایر حملات بیگانگان نیز جریان داشته، مثلاً: در جریان لشکرکشی به حدود شمالی ایران، پطر کبیر به کتابها و نسخ خطی فراوان دست یافت و آنها را به سن پترزبورگ منتقل ساخت. همچنین اوزپ سنکوسکی (استاد زبان عربی و ترکی دانشگاه سن پترزبورگ) در سال ۱۸۲۸ پس از ورود به اردبیل - که هنوز در اشغال نظامیان روسی بود - مقامات ذریبط را متقاعد کرد تا مجموعه نسخ خطی موجود در کتابخانه این شهر را به سن پترزبورگ منتقل کنند. نگاه کنید به مقاله "ایران‌شناسی در شوروی" نوشته موریل اتکین در: نشر دانش، شماره ۴، خرداد- تیر ۱۳۶۸، صص ۱۳-۱۴.

هجری (۱۳۰۰م) تألیف شده و دیگری کتاب "احیاء الملوک" (تألیف ملک شاه حسین در سال ۱۰۲۷/۱۶۱۷م). اسناد و مدارکی که تا این اواخر یعنی دوران ملک بهرام خان (۱۷۹۰-۱۸۴۰م) از بازماندگان سلاطین کیانی در دست بود (شامل کتب، رسایل، شجره نامه های خاندان های محلی، فرمان ها، تقسیم نامه ها، دفترها و نوشته هائی نظیر آن) پس از فوت ملک بهرام خان، بدست پسرش (ملک جلال الدین) افتاد. کامران شاه این اسناد را به غارت برد و ملک جلال الدین را از این حق موروثی محروم کرد. آنچه از زیر دست و پای کامران شاه بیرون مانده بود، دوباره بدست ملک جلال الدین و برادرش حمزه خان افتاد. پاره ای از این اسناد باقی مانده را، عده ای - پنهان - از این دو برادر به یغما بردند و بقیه اوراق و اسناد را این دو برادر به پولی ناچیز فروختند. در سال ۱۲۸۳ هجری (۱۸۶۴م) مظفرالدوله (حاکم سیستان) به سران و بزرگان خاندان های قدیمی سیستان دستور داد تا جمیع اسناد، مدارک و نوشته های مختلف را برای احراز مالکیت و اثبات حقوق قدیم خود، نزد او ببرند. ریش سفیدان، کدخدایان، میران، پاداران (توانگران)، اربابان، کلانتران و سران طایفه در ارائه اسناد و تسلیم مدارک خویش پیشدستی کردند و زمانی نگذشت که دسته ها و بسته ها و طومارهای متعددی از این گونه اسناد بدست مظفرالدوله افتاد. این حاکم نادان دستور داد تا جمیع نوشته های گردآمده (که هریک صدها بار از بیم دستبرد اقوام مهاجم به خاک سپرده شده بود و باز از خاک برآورده بودند) را پاره کردند و نابود ساختند.

سرنوشت سنگنبشته ها (سنگ های قبور، سنگ های مساجد و مدارس و بناهای عمومی که تاریخ بنا یا املاک موقوفه را بر آنها حک و

نقر کرده بودند) همانند سرنوشت اسناد و مدارکی است که بر کاغذ نوشته شده بود و سران خاندان کیانی که می دانستند این سنگ ها نمودار اعمال خیر گذشتگان ایشان است، آنها را در دهکده "کشان" گرد آورده و به نگهداری و حفاظت آنها پرداختند. در سال ۱۳۲۱ هجری (۱۹۰۳ م) بر اثر تحریک و اغوای چند تن از مأموران دولتی، حاکم سیستان دستور داد تا همه این سنگ ها را از اطراف و اکناف سیستان گرد آورند. پس از جمع آوری سنگها در یک محل، بدستور حاکم وقت، تمام سنگ ها را با پتک خرد کردند و از میان بردند.^{۲۳}

بعضی از حکام ایرانی خلافت عباسی نیز در حفظ و گسترش فرهنگ ایرانی بی علاقه بودند، هندوشاه سمرقندی در ذکر حکومت عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰/هـ-۸۲۸-۸۴۴ م) می نویسد: "عبدالله بن طاهر به روزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود. روزی در نیشابور (به مسند) نشسته بود. شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد. (امیر) پرسید: این چه کتاب است؟ (مرد) گفت: این قصه *وامق و عنبرا* است و خوب حکایتی است که حکما بنام شاه انوشیروان جمع کرده اند. امیر فرمود: ما مردم، قرآن خوانیم و به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی خوانیم و ما را از این نوع کتاب، در کار نیست. این کتاب، تألیف مغان (زرتشتی ها) است و پیش ما مردود است. (پس فرمود) تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو او بهرجا از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند"^{۲۴}.

در میان حکومت های ایرانی، می توان از صفاریان، سامانیان و آل

۲۳ - احياء الملوك، مقدمة منوچهر ستوده، صص ۱۶-۱۷

۲۴ - تذکره الشعرا، ص ۲۶.

بویه یاد کرد که در ترویج علم و اندیشه و بزرگداشت فلاسفه و دانشمندان و حمایت از زبان و ادب فارسی کوشا بودند. در عصر سامانیان (۸۱۹-۹۹۹م) بخارا یکی از مراکز مهم علم و فلسفه بود. کتابخانه سلطنتی این شهر، دارای ذخائر عظیمی از کتب نفیس و ارزشمند بود که شهرتی بسیار داشت. بقول ابن سینا: "این کتابخانه عظیم، دارای بخش‌های جداگانه فلسفه، شعر، حقوق و غیره بود و در آن کتابهایی بود که من هیچگاه ندیده بودم. این کتب دارای فهرستی مخصوص بود". ابن سینا، خود از این کتابها استفاده بسیار کرد. این کتابخانه عظیم کمی پس از دیدار ابن سینا به آتش کشیده شد. کتابخانه صاحب بن عباد (وزیر نوح سامانی) در ری نیز حدود صد هزار جلد کتاب در فلسفه و منطق داشت بطوریکه فهرست آن، ده مجلد بود. بخش اعظم این کتابخانه در سال ۱۰۵۳ میلادی به آتش کشیده شد.^{۲۵} ثعالبی نیز در باره بخارا و وصف آن از جهت اجتماع دانشمندان و رواج علم، مطالب بسیاری دارد.^{۲۶} اما پیروزی ترکان غزنوی و انقراض سامانیان (۳۹۰هـ=۹۹۹م) بار دیگر کتابخانه‌های عظیم بخارا را دستخوش آتش و چپاول نمود و فلاسفه و دانشمندان آن شهر را دچار پریشانی و آوازی ساخت.

سلطان محمود غزنوی که بخاطر تعصب شدید مذهبی بقول بیهقی: "بهر عباسیان، انگشت در کرده بود و در همه جهان، قرمطی می جست و بر دار می کشید... و صد هزار کس از بددینان را از جهان برداشته بود"^{۲۷}،

در این باره می‌نویسد:

۲۵ - تاریخ یمنی، عتبی، ص ۱۷۸؛ معجم الادبا، ج ۲، ص ۳۱۵؛ همچنین نگاه کنید به:

A. Mazaheri : La vie quotidienne des musulmans au moyen-age, p 149.

۲۶ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۵۴؛ همچنین نگاه کنید به: بخارا؛

دستاورد قرون وسطی، ریچارد فرای، صص ۱۵۱-۱۵۲. که در مقدمه فصل پنجم، ص ۲۲

۲۷ - تاریخ بیهقی، ص ۲۲۷.

پس از شکست مجدالدوله دیلمی و تصرف ری (۴۲۰هـ=۱۰۲۹م) ضمن قتل عام مردم و خرابی شهر، پنجاه خروار (=۱۵,۰۰۰ کیلو) از کتاب‌های فلسفه و نجوم و رسالات معتزله را آتش زد^{۲۸}. سلطان محمود در سرکوب ملحدین و فلاسفه آنچنان کوشا بود که ضمن قتل عام قرامطه ایران، در آخرین روزهای عمر خود آرزوی فتح مغرب و شام را داشت تا در آن نواحی نیز "... مبتدعان، فلاسفه و زنادقه و ملاحده و قرامطه که علم کفر و ضلالت برافراشته بودند" را سرکوب نماید^{۲۹}. عتبی تأکید می‌کند که سلطان محمود: "منکران توحید باری تعالی را به برهان قاطع شمشیر، مسخر گردانید و بوم اعتقاد ایشان را در دام اسلام افکند"^{۳۰}.

در سال ۴۴۴ هـ (=۱۰۴۸م) کتابخانه معروف شمس الدین ابوالمظفر گیلکی در شهر طبس توسط اشرار و مهاجمان غارت گردید و در آتش سوخت. کتابخانه شهر شاپور (فارس) نیز در حمله سال ۱۰۵۹م توسط مسلمانان متعصب غارت شد بطوریکه ده هزار و چهارصد جلد کتاب خطی در آتش سوخت^{۳۱}.

در حملات متعدد ترکان غز به نیشابور، مرو و سرخس (بسال ۴۳۱هـ=۱۰۲۹م و ۵۴۸هـ=۱۱۶۸م و ۵۴۹هـ=۱۱۶۹م) ضمن قتل عام مردم و ویرانی شهرهای مذکور، ۷ کتابخانه بزرگ نیشابور در آتش سوخت یا غارت گردید و کتاب‌های بسیار "مجموع به نرخ کاغذ و مقوا بفروختند"^{۳۲}.

۲۸ - مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۰۴؛ کامل، ابن اثیر، ج ۱۹، حوادث سال ۴۲۰هـ.

۲۹ - تاریخ بیهقی، صص ۳۸۶ و ۴۷۳.

۳۰ - تاریخ یمنی، ص ۳۳۲.

۳۱ - La vie quotidienne des Musulmans, p 149.

۳۲ - راجع الصدور، صص ۱۷۷-۱۸۱؛ کامل، ابن اثیر، حوادث سال‌های ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۶ هجری؛ روضات الجنات، ج ۱، صص ۲۴۴-۲۴۵؛ تاریخ نیشابور، مؤید ثابتی،

در حمله علا الدين جهانسوز غورى به غزنه (۵۵۶=۱۱۶۱م) مدت هفت شبانه روز شهر غزنه در آتش سوخت و بى شك كتاب هاى بسيارى در اين قتل و غارت گسترده از ميان رفت از جمله بنظر مى رسد كه بخش عمده ۳۰ جلد كتاب "تاريخ بيهقى" در اين حمله نابود شده باشد. محمدبن على راوندى در بيان غارت غلامان ترك اتابك محمدبن ايلدگز (۵۶۸-۵۸۱=۱۱۷۲-۱۱۸۵م) در فارس و عراق عجم و آذربايجان گواهي مى دهد: "همچنين ديدم كه مصاحف و كتب وقفى - كه از دارالكتب ها غارت كرده بودند - در همدان به نقاشان مى فرستادند و ذكر وقف، محو مى كردند و نام و القاب آن ظالمان بر آن نقش مى ساختند و به يكديگر تحفه مى ساختند"^{۳۳}.

ياقوت حموى - كه چند ماه قبل از قتل عام مردم و ويراني شهر مرو توسط مغول ها (۱۲۲۰م) از اين شهر ديدن كرده - ياد آور مى شود: "در اين شهر ده خزانه از كتب نفيس وجود داشت. مثلاً تنها در كتابخانه خزانه عزيزيه حدود دوازده هزار جلد كتاب بود... مراجعه و استفاده از كتابخانه ها بسيار آسان بود بطوريكه من - همواره - دوست جلد كتاب به امانت در خانه خويش داشتم"^{۳۴}. نسوى نيز از كتابخانه هاى عظيم جرجانيه - به هنگام حمله مغول - ياد مى كند.^{۳۵}

صص ۱۶۱-۱۸۱ و ۲۲۱-۲۲۲ و ۲۳۰ و ۲۵۰. انورى در باره بى رحمى ها و غارتگرى هاى ترکان غز در نواحى خراسان، قصيده جانگدازى دارد كه با اين دو بيت آغاز مى شود:

بر سمرقند اگر بگذرى اى باد سحر نامه اهل خراسان به بر خاقان بر

نامه اى مطلع آن: رنج تن و آفت جان نامه اى مقطع آن: درد دل و خون جگر

در اين باره نگاه كنيد به مقاله تحليلى "بر سمرقند اگر بگذرى اى باد سحر..."، على ميرفطروس، در: ايرانشناسى، شماره ۱، سال ۱۲، آمريكا، ۱۳۷۹، صص ۱۱۸-۱۳۱.

۳۳ - راحه الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۹۲.

۳۴ - معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۱۴.

۳۵ - سيرت جلال الدين منكبرنى، ص ۴۸.

مسئلاً اشتباه است اگر همه کتب موجود در کتابخانه های این دوران را "کتب اسلامی" بدانیم. ما از نوع کتب بعضی کتابخانه های این دوران اطلاعات دقیق تری داریم، مثلاً یاقوت حموی در باره کتابخانه خزانه الحکمه علی بن یحیی منجم به موضوعی اشاره می کند که در شناخت نوع کتب موجود در آن، اهمیت فراوان دارد. بنا بر نوشته یاقوت: "ابومشعر منجم بلخی از خراسان به قصد حج بیرون آمد. در آن زمان چیز زیادی از نجوم نمی دانست. وصف کتابخانه خزانه الحکمه را شنید. به آنجا رفت و کتاب ها را بدید و مبهوت شد و از حج صرف نظر کرد و در آنجا اقامت گزید و به تحقیق و بررسی در علم نجوم پرداخت بطوریکه در عقاید دینی او خلل راه یافت، یکباره از حج و اسلام و همه ادیان دل برید و ملحد شد"^{۳۶}. این کتابخانه و کتابخانه بیت الحکمه (خانه فلسفه) در حمله هلاکو خان به بغداد (۵۶۵هـ = ۱۱۶۹م) نابود شد بطوریکه بدستور هلاکو خان مغول، کتاب های علمی و فلسفی را به دجله ریختند و آنچه کتب قطور بود - بجای آجر - در ساختن آخور اسبان بکار بردند و جعبه های کتاب را هم کاهدان کردند^{۳۷}.

شهر بخارا که در حمله مغول ها "بمدت چند روز در آتش سوخت" پس از چندین سال - بار دیگر - آباد و معمور شد بطوریکه جوینی یادآور می شود که در حوالی سال ۶۴۰ هجری (۱۲۴۲م) از نظر جمعیت

۳۶ - معجم الادبا، ج ۵، ص ۴۶۷؛ همچنین نگاه کنید به: نشوارالمخاضه، قاضی محسن تنوخی، ج ۲، صص ۳۲۴-۳۲۸.

۳۷ - تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۳، ص ۴۳۸؛ مقایسه کنید با: جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۱ در حمله مغول به بخارا و نابود کردن کتابخانه های این شهر. هلاکو خان در حمله به قلعه الموت و فتح آن (در سال ۱۲۵۶م) نیز دستور داد تا کتابخانه سیدنا (متعلق به حسن صباح) را سوزانند و نابود کردند.

و "رونق علم، هیچ شهری در مقابله و موازات آن نمی افتاد... و در هر یک از دو مدرسه خانی و مسعودیه هر روز هزار طالب علم به استفادت اشتغال داشتند"^{۳۸}. با اینحال در سال ۶۷۱هـ (۱۲۷۲م) شهر بخارا - بار دیگر - مورد هجوم و ویرانی قرار گرفت بطوریکه شیخ فضل الله همدانی (وزیر ایلخانیان) تأکید می کند: "... و مدرسه مسعودیگ (مسعودیه) را - که معظم ترین و معمورترین مدارس آنجا بود - آتش زدند و با نفایس کتب سوختند و یک هفته به قتل و غارت اشتغال نمودند... چنان شهری معظم و ولایت آن بکلی خراب شد و مدت هفت سال در آن حوالی هیچ جانور نبود"^{۳۹}.

خواجه رشیدالدین فضل الله در وصیت نامه خود از دو کتابخانه بزرگ یاد می کند که دارای ۶۰ هزار جلد کتاب "در انواع علوم و تواریخ و حکایات" بود^{۴۰}. این دو کتابخانه عظیم پس از قتل فجیع خواجه رشیدالدین (۷۱۸هـ=۱۳۱۸م) دستخوش غارت و چپاول شد و بخش مهمی از کتاب ها سوخت. کتابخانه "ربع رشیدی" در تبریز از آنجمله بود. این کتابخانه در زمان وزارت خواجه غیاث الدین محمد (پسر ادیب و دانشمند رشیدالدین فضل الله) آباد شد اما با قتل غیاث الدین محمد (۷۳۶هـ=۱۳۳۵م) نیز بار دیگر "ربع رشیدی" بوسیله ارادل و اوباش غارت گردید و بسیاری از کتب نفیس آن به تاراج رفت.

در سال ۷۶۰هـ (۱۳۵۸م) امیرمحمد مبارزالدین (حاکم فارس) "به بازوی تقویت دین" در حوالی فارس، کرمان، یزد و صفاهان "حدود سه

۳۸ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۸۴-۸۵.

۳۹ - جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۶۷. در باره رونق علم و فلسفه در بخارا، نگاه کنید به: بخارا؛ دستاورد قرون وسطی، ریچارد فرای، خصوصاً صفحات ۷۹-۱۲۲ و ۱۴۶-۱۵۶.

۴۰ - مکاتبات رشیدی، مکتوب ۳۶.

چهار هزار جلد کتاب فلسفه را به آب شست^{۴۱}. شاه شیجاع - پسر امیر مبارزالدین - نیز بسیاری از کتب ضاله و ممنوعه (محرّمه الانتفاع) را از میان برد^{۴۲}.

در سال ۹۸۴ ه (۱۵۷۶ م) کتابخانه سلطان ابراهیم میرزا صفوی پس از کشته شدن او بدست برادرش (اسماعیل میرزا یا شاه اسماعیل ثانی) به آتش کشیده شد و همه کتابها، رقعات و اسناد نفیس آن سوخت^{۴۳}. چند سال بعد (سال ۹۹۰-۱۵۸۲ م) در حمله شاه عباس صفوی به سبزوار و بیرون کردن اشرار و مخالفان داخلی از آن شهر، سربازان و قلّچیان (خدمه لشگر) شهر سبزوار را غارت کردند بطوریکه: "مجملاً در همان شب، خاک سبزوار را غریبال کرده، هیچ چیزی (باقی) نگذاشتند". بازارها را آتش زدند و چند دکان صحافی را - که در آن مصاحف بسیاری بود - سوختند^{۴۴}.

قاضی احمد قمی در ذکر وقایع سال ۹۹۴ ه (۱۵۸۵ م) یادآور می شود که: عثمان پاشا (سردار عثمانی) در حمله به شهر تبریز "قیصریه (بازار بزرگ شهر) را که از غایت شهرت، محتاج به وصف نیست، آتش زده، تمامی کتاب ها را - که به خطوط استادان تحریر یافته بود - نابود ساخت..."^{۴۵}. قاضی احمد قمی که خود شاهد بسیاری از هجوم ها و غارت های عصر صفویه بود در ذکر حوادث سال ۹۹۸ ه (۱۵۸۹ م) نیز می نویسد: "از یک های مهاجم پس از حمله و تصرف شهر مشهد، چندین

۴۱ - راهنمای کتاب، ج ۸، ۱۳۴۴، ص ۷۲، مقاله "کتابشویان"، محمدتقی دانش پژوه.

۴۲ - تاریخ آل مظفر، محمد کبی، ص ۴۹.

۴۳ - نگاه کنید به: عالم آرای عباسی، اسکندربیک ترکمان، ج ۱، ص ۲۰۹؛ خلاصه

التواریخ، قاضی احمد قمی، ج ۲، ص ۱۰۱۲.

۴۴ - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۵۴.

۴۵ - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۸۷۴.

هزار مصحف را در آب انداختند و از جمله اكثر آنها را به باغ شاهى برده، آن حوض را انباشتند...^{۴۶}

در سال ۱۳۳۹ هـ (۱۹۲۰م) كتابخانه بزرگ شهر طبس - كه بيش از ۸۰۰ سال سابقه تاريخى داشت - در حمله سپاهيان نايب حسين كاشى به اين شهر در آتش سوخت. در اين كتابخانه قديمى حدود هشت هزار جلد كتاب نفيس خطى، ضبط و نگهدارى مى شد.^{۴۷}

ما - در صفحات قبل - به تعداد جمعيت بزرگترين شهرهاى اروپا در مقايسه با جمعيت شهرهائى مانند مرو و بخارا اشاره کرده ايم، در اينجا نيز يادآور مى شويم: در حاليكه كتابخانه كليساى جامع شهر كنستانز (در آلمان) در قرن نهم ميلادى، فقط سيصدوپنجاه و شش كتاب و كتابخانه دير بنديكى (در آلمان) بسال ۱۰۳۲ ميلادى كمى بيش از صد جلد كتاب و كتابخانه كليساى جامع شهر بامبرگ (در آلمان) بسال ۱۱۳۰ ميلادى فقط نودوشش جلد كتاب داشت^{۴۸}، اسناد و ارقام ارائه شده در باره تعداد كتب كتابخانه هاى ايران در قرون وسطى و كيفيت آنها، از غناى فرهنگى جامعه ايران آن زمان حكايى مى كند.^{۴۹}

۴۶ - خلاصه التواريخ، ج ۲، صص ۷۹۸ و ۱۰۷۵-۱۰۷۶.

۴۷ - براى گزارش ارزشمندی از كتابخانه هاى ايران در قبل و بعد از اسلام نگاه كنيد به: كتاب و كتابخانه هاى شاهنشاهى ايران، ركن الدين همایونفرخ، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۴۵، همچنين مقالات همين نویسنده در: مجله هنر و مردم، شماره هاى ۴۳-۵۴، ۱۳۴۵ و شماره هاى ۵۵-۷۵، ۱۳۴۶؛ نشریه تلاش، شماره ۱، ۱۳۴۵، صص ۷۷-۸۴؛ همچنين نگاه كنيد به: نقش ايران در فرهنگ اسلامى، على سامى، صص ۲۵۲-۲۷۵ و La vie quotidienne des Musulmans, pp. 146-151.

۴۸ - تمدن اسلامى در قرن چهارم، آدم متر، ج ۲، ص ۲۰۲.

۴۹ - در باره پيشرفت علوم و خصوصاً رياضيات (حساب، هندسه، جبر، مثلثات و نظریه مقدماتى اعداد) در اين دوران نگاه كنيد به: زندگينامه رياضيدانان دوره اسلامى از سده سوم

در مورد فرهنگ و دانش توده‌هاى مردم (عوام) نيز اطلاعات جالبى در دست است. مثلاً مقدسى بهنگام ديدار از بخارا در اوایل قرن چهارم هجرى (دهم ميلادى) ضمن توصيف آبادى، کثرت جمعيت و بازارها و برزن‌هاى بزرگ و مجالس پرجماعت شهر تأکيد مى‌کند: "اگر کسى در اين شهر زندگى کند به او خوش خواهد گذشت و عوام شهر بخارا را عالم و دانشمند خواهد يافت"^{۵۰}.

ابن حوقل نيز گزارش جالبى در همين دوران (۳۳۱هـ-۹۴۲م) از برخورد با مردم خوزستان دارد و يادآور مى‌شود: "عوام و پيشه‌وران آنجا مانند خواص و دانشمندان به علم کلام آشنائى دارند و در باره آن گفتگو مى‌کنند چنان که حمالى را ديدم که باری سنگين بر دوشش بود و با حمالى ديگر - که او نيز بار برداشته بود - راه مى‌رفتند و در همان حال در تأويل و حقايق کلام گفتگو مى‌کردند بدون آنکه به حالتى که دارند متوجه باشند"^{۵۱}.

شهر هرات نيز که از پرجمعيت‌ترين و آبادترين شهرهاى ايران در قرون وسطى بود، طى حملات اعراب، مغول‌ها و ديگر قبائل مهاجم - بارها - ويران گرديد. حمدالله مستوفى که در حوالى سال ۷۳۰هـ (۱۳۲۹م) از هرات ديدن کرده، گواهی ميدهد که: "در شهر هرات ۱۲ هزار دکان، شش هزار حمام و کاروانسرا و طاحونه (آسياب) و ۳۵۹ مدرسه و خانقاه و آتشکده و ۴۴۴ هزار خانه موجود بود"^{۵۲}. اين شهر در حمله تيمور (۷۸۵هـ=۱۳۸۳م) بار

تا سده يازدهم هجرى، ابوالقاسم قربانى؛ تاريخ علوم عقلی در تمدن اسلامى، ذبيح الله صفا، ج ۱؛ پارسی نامه، ابوالقاسم قربانى؛ تاريخ ايران (کمبريج)، ج ۴، صص ۳۳۰-۳۶۴.
 ۵۰ - احسن التقاسيم فى معرفه الاقاليم، ص ۲۸۰، چاپ ليدن، ترجمه فارسى، ج ۲، ص ۴۰۶.
 ۵۱ - صوره الارض، صص ۲۶-۲۷.
 ۵۲ - نزهه القلوب، صص ۱۵۱-۱۵۲؛ همچنين نگاه کنيد به: سفرنامه، ابن بطوطه، ص ۳۸۹؛ معجم البلدان، ياقوت حموى، ج ۵، ص ۳۹۶.

ديگر ويران شد و مردم آن قتل عام گرديدند.^{۵۳} اصفهان نيز بر اثر حملات قبائل مهاجم - بارها - آسيبديد. اين شهر از نظر رونق پيشه‌ورى و صنعت در قرون وسطى اهميت فراوانى داشت بطوريكه ناصر خسرو در قرن پنجم هجرى (يازدهم ميلادى) ضمن اشاره به كاروانسراهائى متعدد، آبادانى و رونق تجارت و پيشه‌ورى در اصفهان، تأكيد مى‌كند كه: "من در همه زمين پارسي گويان، شهرى نيكوتر و جامع‌تر و آبادان‌تر از اصفهان نديدم"^{۵۴}. ابن بطوطه نيز در قرن هشتم هجرى (چهاردهم ميلادى) ضمن وصف جمعيت و آبادانى و رونق اقتصادى اصفهان، از پيدايش و رشد اصناف و دستجات پيشه‌ورى در اين شهر ياد مى‌كند.^{۵۵} در همين زمان، تيمور پس از حمله و تصرف اصفهان (سال ۷۸۹هـ=۱۳۸۷م) ماليات سنگينى بر پيشه‌وران و صنعتگران اين شهر بست و مبلغ هنگفتى بعنوان "مال امانتى" از مردم مطالبه كرد. مأموران مالياتى تيمور با چنان خشونتى به اخذ ماليات پرداختند كه باعث شورش مردم اصفهان گرديد بطوريكه بسيارى از سپاهيان تيمورى به قتل رسيدند و تيمور براى انتقام و سركوب شورش مردم، دستور داد تا هزاران تن را كشتند و هفتاد هزار تن را سر بريندند و از سرها منارها ساختند و "همه را بر طشت خون نشانندند..."^{۵۶}

۵۳ - نگاه كنيد به: روضات الجنات، ج ۲، صص ۴ و ۴۴-۴۵ و ۴۹-۵۵ و ۹۴؛ ظفرنامه، نظام الدين شامى، صص ۸۳-۸۴. در مورد حمله مغول به هرات نگاه كنيد به: صفحه ۱۹ كتاب حاضر.

۵۴ - سفرنامه، صص ۱۶۶-۱۶۷.

۵۵ - سفرنامه، ص ۲۱۲.

۵۶ - ظفرنامه، شرف الدين على يزدى، ج ۱، ص ۳۱۴؛ منتخب التواريخ، معين الدين نظنرى، ص ۳۳۶؛ تاريخ آل مظفر، كنى، ص ۱۱۴؛ روضه الصفا، ميرخواند، ج ۶، ص ۱۵۷.

در حمله محمود و اشرف افغان به اصفهان (۱۱۳۵هـ = ۱۷۲۲م) نیز بنا به فتوای ملازعفران (روحانی سنی که محمود و اشرف افغان را تحت نفوذ مذهبی خود داشت) مهاجمین، اوراق و اسناد و مدارک مربوط به دوران صفوی را بعنوان اسناد و مدارک "کافران رافضی" (شیعیان) به زاینده رود ریختند^{۵۷}، و بی تردید بسیاری از کتب و رسالات فلسفی نیز در این پاکسازی ها از میان رفت. چند سال بعد (۱۱۶۳هـ = ۱۷۵۰م) سربازان و سپاهیان زند نیز - که از عشایر لرستان بودند - وقتی داخل شهر اصفهان شدند: "دست به تاراج گشودند و سامان ۲۴۰ ساله خلق اصفهان را برهم زدند"^{۵۸}.

شهر تبریز نیز از بزرگترین و آبادترین شهرهای بازرگانی و پیشه‌وری ایران بود بطوریکه ادوریک دوپردن - Odoric de Pordenone - که در حوالی سال ۷۲۰هـ = ۱۳۲۰م از تبریز دیدن کرده، می‌گوید: "تبریز از جهت اجناس و کالاها، بهترین شهر عالم است، این شهر برای ایلخانان ایران از تمام مملکت فرانسه جهت پادشاه آن، بیشتر اهمیت دارد"^{۵۹}. اما این شهر پرجمعیت و آباد در حمله عثمان پاشا (سردار عثمانی) به تبریز (بسال ۹۹۴هـ = ۱۵۸۵م) چنان ویران شد که: "... شهر تبریز که رشک بلاد عالم بود به مرتبه‌ای خراب شده بود که هیچ اثر آبادان در آنجا نبود. بازارها را آتش زده بودند و درخت‌ها را بریده بودند..."^{۶۰}.

۵۷ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، باستانی پاریزی، ص ۳۵۸.

۵۸ - نگاه کنید به: مجمل التواریخ، ابوالحسن گلستانه، صص ۳۹۰ و ۴۵۸؛ مقایسه کنید با: رستم التواریخ، رستم الحکما، صص ۲۴۸-۲۵۵.

۵۹ - تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۷۱؛ مقایسه کنید با: سفرنامه، ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۵۳.

۶۰ - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۹۷؛ مقایسه کنید با سخن قطران تبریزی در باره حمله غزها به شهرهای آذربایجان: شهریاران گمنام، احمد کسروی، صص ۱۹۱-۱۹۲ و ۱۹۵-۱۹۹.

مناطق شمالی ایران (گیلان و طبرستان) نیز از هجوم های قبایل و کشمکش های امیران داخلی آسیب های فراوان دید. مثلاً: یزیدبن مهلب (سردار اموی) در حمله به گرگان و سرکوب شورش توده ها (۹۸هـ=۷۱۶م) ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را کشت^{۶۱}. یزیدبن مهلب در این حمله، گرگان را چنان غارت کرد که در نامه ای به خلیفه اموی نوشت: "چندان غنایم برداشتم که قطار شتر تا به شام رسد"^{۶۲}.

در زمان حکومت عباسیان نیز نواحی طبرستان دستخوش هجوم ها، غارت ها و قتل عام های متعدد بود بطوریکه بدنبال قیام گسترده مردم این نواحی علیه اعراب و عاملان خلیفه (سال ۱۴۲هـ=۷۵۹م) "بیک روز، طبرستان از اصحاب خلیفه خالی شد" شورش دیگری در چالوس و رویان روی داد و عبدالله بن حازم (مأمور خلیفه) به بهانه "دادرسی" و رسیدگی به شکایات مردم، دستور داد تا آنان را در مکان های متعددی جمع کردند و سپس مردم را - یک یک - به حضور طلبیدند و مخفیانه گردن زدند بطوریکه در پایان آنروز "از جمله آن قوم (شورشیان) هیچ نمانده بود... و دیه (چالوس) را چنان خراب کردند که تا سال ها آباد نشد... و املاک مردم به زور می بردند"^{۶۳}.

هارون بزودی عبدالله بن حازم را احضار کرد و برای دلجوئی و کسب اعتماد مردم طبرستان، یحیی بن خالد برمکی و برادرش (موسی) را به حکومت طبرستان منصوب کرد. اما آنان نیز در طبرستان: "ملک های ارباب به قهر می خریدند و تغلب (چیرگی) ها کردند... و از خوف فضل و

۶۱ - تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۶۴.

۶۲ - تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۱۶۵.

۶۳ - نگاه کنید به: تاریخ طبرستان، ص ۱۸۳؛ تاریخ رویان، اولیاء الله آملی، ص ۶۹.

جعفر برمکی (وزرای هارون) کسی را زهره آن نبود که ظلم ایشان به هارون عرضه دارد^{۶۴}.

در قرن سوم هجری (نهم میلادی) که نخستین حکومت های مستقل در ایران تأسیس شد، طبرستان نیز به خاندان طاهری سپرده شد و سلیمان بن عبدالله بن طاهر - به عنوان حاکم طبرستان - به این ناحیه اعزام گردید (۲۳۷ه = ۸۵۱م). سلیمان بن عبدالله مردی بنام محمدبن اوس را به حکومت آمل و رویان و چالوس برگماشت. مأموران حکومتی در این نواحی "هرسال سه خراج ستدندی: یکی برای محمدبن اوس و یکی برای پسر او و دیگری برای مجوسی که وزیر ایشان بودی". ظلم و ستم مأموران و پریشانی و درماندگی روستائیان به آنجا رسید که مردم، جمله املاک خویش فروختند و خانه ها، وا گذاشتند و به ولایت دیگر کوچ کردند^{۶۵}.

در این زمان تعدادی از بازماندگان خاندان علی پس از فرار از جنگ حکومت های اموی و عباسی به نواحی گیلان و طبرستان پناهنده شده و با کمک روستائیان این منطقه به بازسازی و ترمیم زندگی خویش پرداخته بودند. سوابق تاریخی - مذهبی، خاطره شهدای کربلا، مرثیه ها و ظلم و ستم هائی که همواره نسبت به خاندان علی حکایت می شد، زمینه مناسبی بود تا روستائیان و ستمدیدگان این منطقه نسبت به خاندان علی، همدلی، همراهی و گرایش معنوی داشته باشند. در چنان شرایطی، مردم چالوس و آمل - با یاری روستائیان مجاور - متفق شدند و بسال ۲۵۰ هجری (۸۶۴م) نزد حسن بن زید (از بازماندگان خاندان علی) رفته و از

۶۴ - تاریخ طبرستان، ص ۱۹۰؛ همچنین نگاه کنید به: مختصرالبلدان، ابن الفقیه، ص ۳۲؛ فتوح البلدان، بلاذری، ص ۱۵۸.

۶۵ - تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ظهیرالدین مرعشی، ص ۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۱۳۵.

وى درخواست کردند تا حکومت طبرستان و مازندران را بپذیرد. تا به برکات او، این ظلم، خدای از روستائیان بردارد. بدین ترتیب: حسن بن زید با لقب "داعی کبیر" حاکم طبرستان شد و سلسله سادات علوی طبرستان را تأسیس کرد. ^{۶۵}

حسن بن زید، مردی "حجیم و بزرگ شکم و سنگین و کثیراللحم" (گوشت آلود) و در اجرای نماز و آئین های شیعه بسیار سخت گیر بود. او به محض تحکیم قدرت خود، با روستائیان به خشونت رفتار کرد و بقول: "جمله غله ولایت بسوخت." حکومت حسن بن زید آنچنان با وحشت و خشونت همراه بود که: "دل های مردم چنان هراسان شد که جز طاعت و رضای او فکرتی نماند." او برای آنکه پایه های قدرت خود را مستحکم کند و از بروز شورش های مردم بومی جلوگیری نماید، افراد خاندان خود را از نواحی عربستان به طبرستان آورد بطوریکه در سال ۲۵۳هـ (۸۶۶م) به عدد اوراق اشجار (برگ های درختان)، سادات علویه و بنو هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمت او رسیدند، در حق همه، مبرت و مکرمت فرمود و چنان شد که هر وقت (حسن بن زید) پسای در رکاب آوردی سیصد نفر علوی شمشیر کشیده گرداگرد او کله بستندی ^{۶۶}.

جانشین حسن بن زید (محمد بن زید یا داعی صغیر) نیز آنچنان با ظلم و خشونت حکومت کرد که در زمان او نیز مردم طبرستان "نفس برتوانستند کشید" ^{۶۷}.

ناامیدی مردم در استقرار عدل بوسیله سادات علوی و ظلم و ستم

۶۶ - تاریخ طبرستان، صص ۲۳۹-۲۴۰؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، مرغشی، ص ۱۳۵.

۶۷ - تاریخ طبرستان، ص ۲۵۳.

مأموران و حامیان این خاندان در طبرستان باعث شد تا مردم این منطقه برای رهایی خویش - بار دیگر - چاره اندیشی کنند. بهمین جهت در سال ۲۶۰هـ (۸۷۱م) یعقوب لیث صفاری را بسوی طبرستان دعوت کردند. محمدبن زید به محض آگاهی از حرکت یعقوب به طبرستان، ابتدا سیزده میلیون درهم بقایای خراج را از مردم وصول کرد و سپس به جنگل‌ها و کوههای اطراف متواری شد و در این فرار، او و یارانش "بیشتر پل‌ها را شکسته و راهها را خراب کردند".

اما آغاز حکومت یعقوب نیز پایان رنجها و مصیبت‌های مردم طبرستان نبود زیرا یعقوب نیز "... از قتل و غارت و خرابی شهر و ولایت، دقیقه‌ای نامرعی نگذاشت"^{۶۸} بطوریکه: "نیک و بد نگذاشت که بکشت، و خانه‌ها را از بن برکنند، و به شکنجه و عقوبت، خراج دو ساله - به یک بار - از مردم بستد تا ولایت چنان شد که از طعام و لباس هیچ با خلق نماند"^{۶۹}.

رافع بن هرته (حاکم خلیفه عباسی در خراسان) نیز که ظاهراً برای رفع ستم از مردم بسوی طبرستان شتافته بود (۲۷۳هـ=۸۸۴م) پس از ورود به طبرستان: "هزار هزار (یک میلیون) درهم خراج به آمل قسمت فرمود و به شکنجه و عقوبت حاصل کردند و غله بسوزانید و درخت‌ها ببرید و سنگ آسیا بشکست"^{۷۰}.

افضل الدین کرمانی و محمدبن ابراهیم - در باره حمله غزها

۶۸ - حبیب السیر، خواندمیر، ج ۲، صص ۳۳۷ و ۴۰۸.

۶۹ - تاریخ طبرستان، صص ۲۴۵-۲۴۷؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۱۳۶.

۷۰ - تاریخ طبرستان، ص ۲۵۴؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۱۳۹. مقایسه کنید

با تاریخ بیهقی، صص ۵۸۸ و ۵۹۱-۶۰۱، در قتل و غارت مردم آمل و ساری توسط

سیاهیان سلطان مسعود غزنوی.

(بسال ۵۸۵هـ = ۱۱۸۹م) و احمدعلى خان وزيرى در باره حمله آقا محمدخان قاجار به کرمان (۱۲۰۹هـ = ۱۷۹۴م) و حاج ميرزا حسن فسائى و نيز ويلم فلور و لاکهارت در باره حمله افغان ها به اصفهان و شيراز و کرمان (۱۱۳۳ و ۱۱۳۵هـ = ۱۷۲۰ و ۱۷۲۲م) و قحطى و گرسنگى حاصل از اين هجوم ها، اوضاع اين سه شهر را شبیه گزارش عتبى (در باره حمله غزها به کرمان) روايت مى کنند: "مردم از فرط گرسنگى و قحطى، هسته هاى خرما را آرد کرده، مى خوردند و پس از اتمام هسته ها، گرسنگان، نطع ها (سفره هاى چرمين) کهنه و دلوهائى دريده را مى سوختند و مى خوردند. هر روز چند کودک در شهر گم مى شدند که گرسنگان ايشان را به مذبح هلاک مى بردند... و از تراکم مردگان در محلات، زندگان را مجال گذر نماند و کس را پرواى مرده و تجهيز و تکفين نبود... صدهزار آدمى در پنجه و چنگال نکال (شکنجه) ي ايشان (غزها) افتادند و در زير طشت آتش گرفتار شدند... (غزها) هرکجا ناحيتى معمور بود يا خطه مسکونديدند آثار آن، مطموس (نابود) و مدروس گردانيدند... تا کار به جائى رسيد که کرمان - که از فرط راحت و کثرت نعمت با سغد و سمرقند لاف زيادى ميزد - امروز در خرابى، ديار لوط و زمين سبا را سه ضربه نهاد"^{۷۱}.

۷۱ - بدايع الزمان (تاريخ افضل)، صص ۸۹ و ۹۱-۹۳؛ سلجوقيان و غز در کرمان، صص ۱۳۱؛ تاريخ کرمان، صص ۳۶۲ مقایسه کنید با: فارسنامه ناصرى، گفتار اول، صص ۱۶۱؛ انقراض سلسله صفويه، لاکهارت، صص ۱۳۱ و ۱۸۸-۱۸۹ و ۱۹۴؛ برافتادن صفويان برآمدن محمود افغان، صص ۷۸ و ۲۰۵-۲۱۱؛ همچنين نگاه کنید به: تاريخ جديد يزد، صص ۹۰، در باره محاصره شهر يزد بوسيله تيمور و قحطى و مرگ و مير مردم، روضات الجنات، ج ۲، صص ۵۳ در مورد قحطى شهر هرات؛ خلاصه التواريخ، قاضى احمد قسى، ج ۲، صص ۸۹۷-۸۹۸، در حمله و غارت مشهد توسط ازبک ها و قحط و غلا شهر؛ جامع جعفرى، صص ۴۷۳ در تخریب خانه ها و آبادى هاى شهر کرمان بدستور آقا محمدخان قاجار.

یکی از مأموران دولتی که در سال ۵۹۶ه (۱۱۹۹م) از منطقه کرمان دیدار کرده بود، می نویسد: "شهرهای جیرفت و زرنند و سیرجان که هریک دارای ۲۰۰ هزار، ۱۰۰ هزار و ۵۰ هزار آدمی بوده، اکنون در بعضی دیاری (کسی) نبود و در بعضی کم از ۱۰۰ تن و کم از ۵۰ تن بود"^{۷۲}.

افضل الدین کرمانی و محمدبن ابراهیم در باره نتایج شوم حمله ترکان غز به کرمان یادآور می شوند:

"آتش محنت و دود وحشت در (کرمان) افتاد. از هر محله، نوحه ای و از هر خانه ای، ناله ای و از هر گوشه ای، فریاد بی توشه ای. نفس مملکت کرمان - که از ضعف و بی طاقتی به سینه رسیده بود - به لب رسید و مسالک (جاده ها) ی قوافل به سبب اضطراب، بسته شد و امداد - که از اقطار متواصل بود - منقطع گردید و مخایل (نشانه ها) ی قحط روی نمود... مشتی رعیت بیچاره که از بی درمانی و ناامنی راه در مضایق اضطراب مانده بودند، در تاریکی شب، مشت می زدند و به تحمل و احتیال (چاره اندیشی) به انتظار فرج، روزی به شب می بردند"^{۷۳}.

ویلیم فلور نیز گزارش های ارزنده ای از غارت و تاراج شهرهای تجارتنی کرمان، لار در زمان صفویان و حمله افغان ها و قحط و غلای آن دوران بدست می دهد. نگاه کنید به: برافتادن صفویان برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)، صص ۲۹-۳۵، ۴۴-۴۵، ۶۰-۶۳، ۷۸، ۸۲، ۲۰۵-۲۱۱، ۲۷۸-۲۸۵ و ۳۰۵.

۷۲ - جامع التواریخ حسنی، نسخه خطی کتابخانه ملی، نقل از: آسیای هفت سنگ، باستانی پاریزی، ص ۱۸۱.

۷۳ - سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۱۲۹ و ۱۳۴ و ۱۴۳-۱۴۴، بذایع الزمان، ص ۸۹. در مورد حملات دیگر و قتل عام مردم، ویرانی شهرها و فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی منطقه کرمان، نگاه کنید به: سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۵۹، ۶۲، ۷۷-۷۸، ۱۰۰-۱۰۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۷۷، ۲۰۱، ۲۰۳ و ۲۰۷؛ تاریخ

چنانکه گفتیم: در بسیاری از حملات و هجوم‌ها، ویران کردن شهرها و خراب کردن سدها و بندها در نظر مهاجمین نوعی "فتح" بشمار می‌رفت مثلاً در حمله شاهرخ تیموری به سیستان (۶۹۵هـ = ۱۲۹۴م) وقتی لشکریان شاهرخ از محاصره و فتح سیستان خسته و مایوس شدند، میرساقی (مشاور سلطان شاهرخ که جمعی از اقوام او توسط سیستانیان کشته شده بودند) به سلطان شاهرخ گفت: "... قسمی از فتح است که کل مملکت را خراب سازیم و بندها را از هیرمند برداریم..." جمعی از سران لشکر نیز نظر میرساقی را نیکو دانستند و لذا، اردوی سلطان شاهرخ را بر سر بند هاونگ آوردند. هاونگ سدی بود بطول چهل و به عرض هشت فرسخ که آبادی و رونق منطقه سیستان از وجود آن بود بطوریکه محلات و شهرهای دور (تا فاصله دوازده فرسخ) از آب این سد و سایر سدها (مثل بند حمزه بلواخان، بند یکاب) استفاده می‌کردند. سپاهیان شاهرخ این سد بزرگ و سایر بندها و سدها را خراب کردند و بقولی: "تیشه به ریشه مردم زدند و سدهای چند هزار ساله را شکستند"^{۷۴}

آل مظفر، صص ۸۷ و ۸۹. در مورد آبادانی و رونق اقتصادی منطقه کرمان در قرون وسطی نگاه کنید به: مختصر البلدان، ابن فقیه، ص ۲۰؛ صوره الارض، ابن حوقل، ص ۷۷؛ حدود العالم، یاقوت حموی، ص ۱۲۶؛ سرزمین‌های خلافت شرقی، لسترنج، صص ۳۲۱-۳۳۹؛ سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۶۲ و ۱۰۰ و ۱۰۳. ۷۴ - نگاه کنید به: احیاء الملوک، صص ۱۸ و ۱۱۳-۱۱۴؛ مطلع السعدین، عبدالرزاق سمرقندی، ج ۲، صص ۷۵ و ۶۵۲؛ در مورد آبادانی و رونق اقتصادی سیستان در قرون وسطی نگاه کنید به: احیاء الملوک، صص ۱۳ و ۱۴ و ۸۶ و ۴۴۱؛ صوره الارض، ابن حوقل، صص ۱۵۲-۱۵۳ و ۱۵۵ و ۱۶۰-۱۶۱؛ مختصر البلدان، ابن فقیه، ص ۲۲. در مورد حملات دیگر، قتل عام‌های مردم، ویرانی شهرها و فروپاشی شبکه‌های آبیاری و کشاورزی در منطقه سیستان نگاه کنید به: احیاء الملوک، صص ۸۳ و ۹۸ و ۱۰۰ و ۱۰۴؛ ظفرنامه، نظام الدین شامی، ص ۹۲.

۲- حوادث طبیعی: قحطی‌ها، خشکسالی‌ها، زمین لرزه‌ها و...

گفتیم که بسیاری از شهرهای مهم ایران که در مسیر حملات اقوام و قبایل مهاجم قرار داشتند - بارها - ویران گردیدند بطوریکه - مثلاً - کرزن و لاکهارت در مورد نیشابور تأکید می‌کنند که: "هیچ شهری در جهان به اندازه نیشابور، ویران و بازسازی نشده است"^{۷۵}.

در اینجا، بی آنکه بخواهیم به قرینه سازی های ظاهری دچار گردیم، یادآور می‌شویم که حمله عراق به ایران (۱۳۵۹) و تداوم ۸ سال جنگ خونین و بیهوده، و نتایج سهمگین این جنگ در ویرانی شبکه های اقتصادی و صنعتی ایران، نابودی بناهای تاریخی و تلفات عظیم انسانی (خصوصاً نیروهای تولیدی و جوان جامعه) می‌تواند یک مصداق عینی در تکمیل نظرات ما باشد. "انستیتو بین المللی تحقیقات در باره صلح" (سیبری) در استکهلم، خسارت جنگ ۸ ساله ایران و عراق را بیش از درآمد نفتی این دو کشور در یک قرن اخیر دانسته است. منابع دیگر، خسارت جنگی ایران را ۷۴ تا ۹۱ بیلیون دلار ذکر کرده اند.

روزنامه کیهان (۱۴ اردیبهشت ۶۸) ضمن چاپ لیستی از آثار تاریخی و فرهنگی آسیب دیده در جریان جنگ ایران و عراق به نقل از رئیس "سازمان میراث فرهنگی کشور" نوشت: "استقرار تأسیسات نظامی و پایگاههای هوایی در جوار شهرهای باستانی و اقدام به سنگرکشی در محوطه های باستانی، نمونه هایی از بی توجهی به سیاست عدم استقرار نظامی در جوار آثار باستانی است. یکی از دلایل تخریب آثار تاریخی ایران در طول جنگ تحمیلی همین امر بوده است". وی به عنوان نمونه به معبد چغا زنبیل - یکی از ۳ آثار فرهنگی ثبت شده در میراث فرهنگی جهانی در خوزستان - اشاره کرده که "سپاه پاسداران در محوطه آن، پایگاه نظامی احداث نموده و به همین جهت امکان سرکشی و جبران خسارت وارده وجود نداشته است".

براساس گزارش روزنامه جمهوری اسلامی (۱۴ اردیبهشت ۷۴): "۸۰٪ آثار تاریخی شهر تازه کشف شده در اطراف "بrazجان" بدلیل حفاری های غیرمجاز توسط افراد سودجو، رو به نابودی است. این شهر تاریخی که متعلق به دوره ساسانیان است دارای یک آتشگاه، یک معبد میترائی (مهرپرستی)، دژ دفاعی و آثار دیگر می باشد. (ان دویان، نامه - ۸۷ - ۷۵ - ایران و قضیه ایران، کرزن، ج ۱، ص ۲۴۷؛ مقاله نیشابور، لورنس لاکهارت، مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال سوم، شماره ۴، ص ۳۳۸. در مورد اهمیت علمی و فرهنگی

شهرها و ولایاتی که از حملات مهاجمان، دور و در "امان" ماندند (مانند فارس) امروزه دارای آثار تاریخی فراوان است. اینکه سعدی میگوید: "اقلیم فارس را غم از آسیب دهر نیست" در واقع اشاره به عدم هجوم های قبایل بیابانگرد به این منطقه می باشد وگرنه فارس نیز مانند بسیاری از ولایات ایران، بارها در اثر حوادث طبیعی (مانند: وبا، قحطی، خشکسالی، زمین لرزه و...) دچار آسیب های بسیار شد مثلاً: در سال ۶۹۹هـ (۱۲۹۹م) بر اثر وبا و قحط و غلای گسترده در فارس، بسیاری از گرسنگی مُردند بطوریکه بقول و صاف: "... در دارالملک (شیراز) و سایر ولایات فارس، بیش از صد هزارتن از گرسنگی هلاک شدند... و سی و سه موضع از بهترین مواضع خراجی، از سکنه خالی شد و هیچ آدمی و چارپای در آن حدود نماند"^{۷۶}.

ناصر خسرو یادآور می شود که در زمین لرزه شهر تبریز (در سال ۱۰۳۲/هـ ۱۰۳۴م) قریب ۴۰ هزار تن هلاک شدند.^{۷۷} در سال های ۶۷۱ و ۱۱۹۴هـ (۱۲۷۲ و ۱۷۷۸م) نیز زمین لرزه های دیگری شهر تبریز را بسختی لرزاند و باعث کشتار و ویرانی های فراوان گردید.^{۷۸}

شهر نیشابور در قرون وسطی نگاه کنید به مقاله لاکهارت در مجله فوق الذکر، صص ۳۳۷-۳۵۰؛ نیشابور مرکز خراسان، قدیم ترین پایگاه علوم اسلامی، عبدالحمید مولوی، نشریه دانشکده معقول و منقول مشهد، شماره ۱، ۱۳۴۷، صص ۱۸۲-۲۲۶؛ نیشابور به روایت تاریخ، عباس شریفی نارانی، نشریه میراث فرهنگی، شماره ۳-۴، صص ۷۵-۸۰.

۷۶ - تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۸ همچنین نگاه کنید به: صص ۲۱۵-۲۱۶ و ۳۶۲.

۷۷ - سفرنامه، ص ۹.

۷۸ - جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۶۷؛ در باره زمین لرزه های شهر تبریز نگاه کنید به مقاله عزیز دولت آبادی در: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۲، سال ۱۶، ۱۳۴۳، صص ۱۳۷-۱۶۲؛ زمین لرزه های تبریز، یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۹. برای آگاهی از زمین لرزه های

نیشابور - مرکز خراسان - که در اواخر قرن چهارم هجری (دهم میلادی) میعادگاه بازرگانان نواحی مختلف و مرکز توزیع کالا به فارس و سند و کرمان بود و ساکنان آن ثروتمندترین مردم خراسان بشمار می رفتند، بر اثر قحطی و خشکسالی سال ۴۰۱ ه (۱۰۱۰ م) دچار آسیب های شدید گردید بطوریکه بقول عتبی: تنها در نیشابور صد هزار تن از قحطی و خشکسالی هلاک شدند.^{۷۹} قحطی مهیب سال ۱۸۷۲ میلادی نیز چنان لطمه ای به جمعیت خراسان وارد کرد که بقول کرزن "هیچ وقت جبران پذیر نخواهد بود"^{۸۰}.

شهرهای مهم ایران نگاه کنید به کتاب ارزشمند: تاریخ زمین لرزه های ایران، تألیف ن.ن.

آمریسز و ج.پ. ملویل. ترجمه: محمدعلی باقری، تهران، ۱۳۷۵-۷۶. صص ۲۷۶-۲۷۷. «تاریخ زمین لرزه های ایران»

۷۹ - تاریخ یمینی، صص ۲۷۶-۲۷۸. «تاریخ زمین لرزه های ایران»

۸۰ - ایران و قضیه ایران، ج ۱، ص ۲۴۸. «تاریخ زمین لرزه های ایران»

۳- جنگ های سرداران و شاهزادگان محلی

در کنار حملات و هجوم های قبایل نیمه وحشی و عشایر چادرنشین و بروز حوادث طبیعی، باید از جنگ های داخلی شاهزادگان و امیران محلی و دست بدست گشتن حکومت ها نیز یاد کرد که هریک در ویرانی شهرها و فروپاشی اقتصاد، فرهنگ و امنیت ولایات نقشی اساسی داشتند مثلاً: محمدبن علی راوندی در ذکر حوادث عصر سلطان سنجر سلجوقی (۵۳۵هـ = ۱۱۴۰م) می نویسد: "چون جمله خراسان، سنجر را مسلم شد، امرای دولت و حشم او در مهلت ایام دولت و قسمت اسباب نعمت، باغی شدند و چون دستی بالای دست خود ندیدند، دست تطاول از آستین بیرون کشیدند و به رعایا، ستم آغاز نهادند... بی رسمی ها در ماوراء النهر آغاز کردند... ولایت خراسان از وطانت (ظلم و فشار) لشکر خراسان و ناهمواری های حشم و اتباع ایشان بستوه آمدند..."^{۸۱}

با مرگ تیمور (۸۰۸هـ = ۱۴۰۵م) و سلطنت شاهرخ، هرج و مرج و اختلافات درونی حکومت تیموری آشکار گردید بطوریکه احمدبن حسین می نویسد: "امرا و شاهزادگان به هم برآمدند و هریک آنچه توانستند از گنج و لشکر برداشتند و متوجه ولایتی و سرحدی گشتند و آنجا را در تصرف آوردند... و بنیاد ظلم و تعدی نهادند و قتل عام شد و طمع در مال تاجران و رعایا و زارعان کردند... خرابی در ولایت ها راه یافت و

۸۱ - راحه الصدور، صص ۱۷۱-۱۷۲. راوندی در ذکر ظلم و ستم های ترکان غزنوی در خراسان نیز یاد آور می شود که: غزان در خراسان بی رسمی ها کردند و بی رحمی ها نمودند که "اگر بشر آید ده کتاب چنین باشد" راحه الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۹۳-۳۹۴. راجع به...

مردم پراکنده گشتند... در تمام بلاد ایران، قحط و وبا واقع شد"^{۸۲}. یار احمد خوزانی - یکی از سرداران شاه اسماعیل صفوی در حمله به نواحی ماوراء النهر - در شهر نسف یا نخشب (تزدیک بخارا) به کشتار همه موجودات زنده - چه انسان و چه حیوان - فرمان داد. پس از اجرای این دستور هولناک، او در پاسخ به اعتراض تنی از یارانش گفت: "حال، اندک در تسلی شد، عوض قتل عام چنگیز و تیمور را کردم"^{۸۳}.

۴- زد و خوردها و کشمکش های مذهبی

زد و خوردها و کشمکش های فرقه های مذهبی نیز در ویرانی و قتل و غارت شهرهای مهم ایران نقش مهمی داشت مثلاً پس از حمله غزاها به نیشابور و قتل عام مردم و کشتار دانشمندان این شهر (سال ۵۴۸هـ = ۱۱۵۳م) به تصریح راوندی: "چون غزان برفتند، مردم شهر را بسبب اختلاف مذاهب، حقایق قدیم بود. هر شب

۸۲ - تاریخ جدید یزد، صص ۲۴۹-۲۵۰. برای آگاهی از جنگ های داخلی، حمله ها، کشتار مردم و خصوصاً غارت تجار خارجی و داخلی و فروپاشی اقتصاد شهرها و روستاهای فارس، خوزستان، بیهق، لار، کرمان و... از جمله نگاه کنید به: روضات الجنات معین الدین اسفزاری، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۹۱ و ۱۹۸؛ حبیب السیر، خواندمیر، ج ۴، ۴۳۹؛ تاریخ آل مظفر، صص ۴۳ و ۱۰۸-۱۰۹؛ راحه الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۸۱ و ۳۹۲؛ سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۵۸-۶۰؛ تاریخ بیهق، ابوالحسن بیهقی، صص ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۱؛ تاریخ وصاف، صص ۳۶۱؛ ظفرنامه، شرف الدین علی یزدی، ج ۱، صص ۲۶۳ و ۴۲۷ و ۵۴۱ و ۵۵۹-۵۶۲؛ تاریخ احوال حزین، صص ۱۰۳-۱۰۸؛ برافتادن صفریان برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)، ویلم فلور، صص ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۶۳، ۷۸، ۸۲، ۲۰۵-۲۱۱ و...؛ تاریخ فارس، صص ۲۵۴ و ۲۵۵.

۸۳ - نگاه کنید به: تاریخ عالم آرای صفوی، مؤلف ناشناس، بکوشش یدالله شکری، صص ۳۷۲. برای نمونه های دیگری از کشمکش های سرداران و امیران داخلی و ویرانی شهرها در این دوره نگاه کنید به صفحات ۹۶، ۲۲۰، ۲۲۵ و...؛ تاریخ عالم آرای صفوی.

فرقتی از محلتی حشر می کردند و آتش در محلت مخالفان می زدند تا خرابه‌ها - که از غزان مانده بود - اطلال شد و قحط و وبا بدیشان (مردم نیشابور) پیوست تا هر که از تیغ و شکنجه جسته بود، به نیاز بمرد^{۸۴}. بی شک این اختلافات مذهبی، همبستگی و تعاون ملی را دچار تفرقه می ساخت و زمینه را برای هجوم و تسلط اقوام و قبایل بیگانه مهیا می کرد. یاقوت حموی که قبل از حمله مغول از ری دیدار کرد (بسال ۶۱۷هـ = ۱۲۲۰م) می نویسد که بر اثر زدوخوردهای مذهبی بین شیعیان و اهل سنت و سپس میان حنفی‌ها و شافعی‌ها، شهر ری چنان ویران شد که بهنگام حمله مغول، نیروهای دفاعی آن بسیار کم و ضعیف بودند^{۸۵}.

وصاف، نتیجه روحی و معنوی این ظلم و ستم‌ها، پریشانی‌ها و ویرانی‌ها را چنین توصیف می کند:

"در هر سرائی، نوحه سرائی، و در هر کاشانه‌ای، غم خانه‌ای و در هر جگری از سوزش مصیبت، تیغی و همراه هر نفسی، ناله و دریغی"^{۸۶}.

چنین شرایطی، زمینه مناسبی برای رشد مذهب و بروز تمایلات صوفیانه بوده است. مردمی که امنیت اجتماعی و تکیه‌گاه زمینی خود را از دست داده بودند، در چنین شرایطی دست توکل بسوی آسمان برده و از نیروهای غیبی استمداد و استعانت جستند. آنان در دین و باورهای صوفیانه آرامش می یافتند

۸۴ - راحه الصدور، ص ۱۸۲، همچنین نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۱۷، صص ۲۲۸-۲۲۹، حوادث سال ۴۸۸ و ج ۲۱، ص ۱۷۵، حوادث سال ۵۵۴هـ.

۸۵ - نگاه کنید به: معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۹۳ مقایسه کنید با روایت خواندمیر و مستوفی در: حبیب السیر، ج ۳، ص ۲؛ نزه القلوب، ص ۵۷، همچنین نگاه کنید به: زندگی من، احمد کسروی، ص ۱۳؛ ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران دوره اسلامی، احمد اشرف، در: نامه علوم اجتماعی، سال اول، شماره ۴، ۱۳۵۳، صص ۳۰-۳۲.

۸۶ - تاریخ وصاف، ص ۳۶۱، مقایسه کنید با گزارش محمدبن ابراهیم در: سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۱۲۹ و ۱۳۴ و ۱۴۴ و گزارش سیف بن محمد هروی در: تاریخ نامه هرات، صص ۸۲-۸۳ و گزارش افضل الدین کرمانی در: بدایع الزمان، ص ۸۹.

- آرامشی که آنرا در هستی تاراج شده خود نتوانسته بودند بدست آورند - و شگفت نیست که بیدادگری و دین در طول تاریخ - همواره - همگام و همراه یکدیگر پیش رفته اند. **نتیجه و پایان سخن**

از مجموع آنچه که گفته ایم می توان ملاحظات و نتایج زیر را یاد آور شد:

- ایران بخاطر شرایط سیاسی - جغرافیائی خویش، بعنوان یک چهارراه جهانی، از یکطرف کانون تلاقی تمدن ها و فرهنگ های مختلف بوده و از طرف دیگر: همواره مورد هجوم اقوام و قبایل مختلف بوده است.

- حدود ۹۰۰ سال از تاریخ ایران بعد از اسلام تا دوره قاجار (یعنی تا آغاز قرن بیستم میلادی) در واقع، تاریخ تکرار حمله و سلطه حکومت های قبیله ای در ایران و تداوم ساختار فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی ناشی از آن بوده است.

- این حملات و هجوم ها - هر بار - با غارت ها و قتل عام های گسترده و با ویران کردن سدها و شبکه های آبیاری، نابودی نیروهای تولیدی و فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی، باعث وقفه ها و گسست های متعدد در تکامل تاریخی جامعه ایران گردید.

- این حملات و هجوم ها در تسلسل تاریخی خود، باعث دلسردی و عدم علاقه روستائیان و پیشه وران به تعمیر و ترمیم شبکه های آبیاری و

کشاورزی و احیاء امور مربوط به حرفه و فن (صنعت) گردید.

- سلطه سلاطین و امیران وقت در امور آبیاری و پیشه‌وری، جدا شدن صنعت و مناسبات شهری از اقتصاد روستائی و پدید نیامدن شهرهای خودمختار و مستقل (آنچنانکه در تحولات اجتماعی غرب شاهد آن بودیم) از جمله نتایج این حملات و گسست‌های تاریخی بوده‌اند.

- حملات ایلات و قبایل، و نیز ویرانی‌ها و پریشانی‌های ناشی از خشکسالی‌ها، قحطی‌ها و زمین‌لرزه‌ها، همچنین جنگ‌های سرداران و شاهزادگان محلی و زدوخوردهای فرقه‌های مذهبی تأثیرات مخرب خود را بر شعور اجتماعی جامعه ایران باقی گذاشته و باعث تضعیف همبستگی‌های ملی و قطع رابطه جامعه با بعد تاریخی خویش گردیدند.

هر حمله‌ای با ویرانی مدارس بزرگ علمی، آتش زدن کتابخانه‌ها و با آوارگی و فلاکت فلاسفه و دانشمندان همراه بود. بعبارت دیگر: این حملات و هجوم‌ها - هر یک - شمشیری بودند که - هر بار - جامعه ایران را از ریشه و گذشته خویش قطع کردند بطوریکه ما مجبور شدیم - هر بار - از صفر آغاز کنیم؛ بدون آگاهی تاریخی، بی هیچ خاطره‌ای از گذشته، بی هیچ دورنمایی از آینده و...

فصل دوم

استقرار اسلام، چه در شبه جزیره عربستان و چه در کشورهای اشغال شده (مانند ایران) عموماً با علاقه و تمایل قلبی مردم همراه نبوده، بلکه قهر و خشونت - بعنوان شیوه‌ای برای اعمال حاکمیت - در مسلمان سازی قبایل عربستان و ملل مغلوب، نقشی مهم و حتی اساسی داشته است.

اسلام یک دین سامی است و لذا بسیاری از خصوصیات قوم سامی را داراست. این خصوصیات - که حاصل شرایط جغرافیائی، تاریخی و اقتصادی - اجتماعی قوم سامی است - در فرهنگ و هنر و دین آنان نیز تبلور یافته است. قوم سامی - عموماً - قومی تند، زودخشم، حساس و تیز است. اختلاف میان هندی و عرب این حقیقت را آشکار می نماید: هندی - که برجسته ترین خصایل قوم آریائی را دارد - با همه حساسیت‌ها و دقت‌ها و ریزه کاری‌هایی که در اندیشه و خیالش هست (و این در مذهب، فلسفه، هنر و موسیقی اش هویدا است) اساساً انسانی آرام و صبور است. یک آرامش پهناور و صبوری سنگین در او هست که بسیار چشم گیر می باشد. برعکس، عرب، انسانی ست متلاطم، مهاجم، تند، آشفته و ناآرام: شادیش؛ تند، خشمش؛ تند، غمش؛ تند، عشقش؛ تند، کینه اش؛ تند، قضاوتش؛ تند، جنگش؛ تند و... خصوصیات یک عرب - عموماً - با تندی توأم است. سامی، اساساً قومی تند و سریع و شتابزده است.

موسیقی و رقص عربی نیز از این خصوصیت او حکایت می‌کند، در این مورد مشهورترین و جهانی‌ترین ترانهٔ عرب (یامصطفی، یامصطفی...) را می‌توان بیاد آورد.

در مورد اسم‌ها نیز همین خصوصیت به چشم می‌خورد: اسم‌های آریائی در تلفظ، آرام، سنگین، خاطرجمع و بادوام هستند مانند: جمشید، داریوش، سیروس، مهرداد، اشکانیان، هخامنشیان و... اما اسم‌های سامی را باید زود تلفظ و زود تمام کرد. راحت و آرام و بادوام و طمأنینه نمی‌توان آنها را تلفظ کرد. به مقایسه و معادل کلمات زیر توجه کنید:

عربی	فارسی
قلم	خامه
ورق	برگ
قمر	ماه
اسد	شیر
بقرة	گاو
ید	دست
عنق	گردن
نسب	تبار
شجره	درخت
عمل	کردار
فوق	فراز
طرف	سوی، سمت
قسم	سوگند
طیران	پرواز
غنم	گوسفند

هم آریائی و هم سامی معتقدند که در پایان هر دوره یک "مرد بزرگ" و یک "منجی" ظهور خواهد کرد. این دوره، نزد آریائی ها هزار سال است و نزد سامی ها، صد سال. در نزد آریائی ها، هر قرن، صد سال است، اما در نزد سامی ها، سی سال. بطور کلی سامی، مطلق اندیش و مطلق بین است و آریائی، نسبی بین و نسبی اندیش. سامی یک بعدی است و آریائی چند بعدی. بقول نیکل سون (Nickolson): "سامی درخت را می بیند و نه جنگل را، اما آریائی، هم جنگل را می بیند و هم درخت را".

تجلی همین تفاوت روحی و معنوی را می توان در ادبیات داستانی اقوام آریائی و سامی نیز مشاهده کرد، مثلاً: لیلی و شیرین. لیلی پرورده جامعه ای است که عاشق شدن و دلباختن را آغاز انحراف و فحشا می داند. در محیطی اینچنین دشوار، یک لبخند محبت آمیز دختر، "گناه کبیره" و یا داغ ننگی بر جبین حیثیت افراد خانواده و قبیله می تواند باشد. اما در دیار شیرین، منعی برای معاشرت و مصاحبت زن و مرد نیست. پسران و دختران با هم می نشینند و با هم به گردش و شکار می روند و با هم در جشن ها و میهمانی ها شرکت می کنند. قیم و سرپرست شیرین، زنی است از جنس خودش، آشنا با عوا - دلدادگی و حالات عاطفی دختران جوان. اما وضع لیلی چنین نیست. او محکوم محیط حرمسرائی تازیان است و جرایم بسیار: یکی آنکه زن دنیا آمده و چون زن است از هر اختیار و انتخابی محروم است. گناه دیگرش زیبایی و زندگی در محیطی است که بجای تربیت مردان به محکومیت زنان متوسل می شوند و برای آنکه کار عاشقی به رسوائی نکشد، لیلی را از درس و مدرسه محروم می کنند تا چشم مرد به جمالش نیفتد. در دیار لیلی، حکومت مطلق با خشونت است و مردانگی به قبضه شمشیر بسته است، حتی به مراسم لطیفی چون خواستگاری هم با طبل و جنگ و تیر

خدنگ مى روند. اما در فضاى داستان شيرين ارزش ها بکلى متفاوت است. در ديار لیلی اثرى از مدارا و مردمى نيست، همه، خشونت و عقده گشائى است. در سرزمين شيرين - اما - مدارا است و مردمى و ملاطفت و گذشت. پیامبران سامى و آريائى نيز چنين اند: داستان پيغمبران آريائى داستان انديشيدن، گوشه گيرى، عشق ورزیدن پنهان و رياضت آرام و خاموش است، نمونه اش: بودا و زرتشت. داستان پيغمبران سامى - اما - داستان خون و جهاد و قيام و کشتار و درهم کوبيدن است، نمونه اش: موسى و محمد^{۸۷}.

بنابراين: اسلام بخاطر سرشت سامى خود - اساساً - دينى خشن، تند و مهاجم است. اينکه در قرآن آنهمه به جهاد و قتال تاکيد شده براى اينست که اسلام، خير را - اساساً - در شمشير مى بيند و در نگاهش قدرت و شوکت، تنها در سايه شمشير بدست مى آيد. الخير كله فى السيف و تحت ظل السيف و لاتقيم الناس الا بالسيف.

حضرت محمد معتقد بود: "من با شمشير فرستاده شده ام و آنچه نيكوست در شمشير و با شمشير است... من فرستاده شده ام تا درو کنم نه بكارم"^{۸۸}. و يا: "بهشت، زير سايه شمشيرها است". "شمشيرها، کليد

۸۷ - نگاه کنيد به: بازشناسى هويت ايرانى - اسلامى، على شريعتى، صص ۲۶۵-۲۷۷، م. آ ۲۷؛ سيمای دو زن (براساس شيرين و لیلی نظامى گنجوى)، على اکبر سعيدى سيرجانى، صص ۷-۳۴؛ مقاله نادر نادرپور در تفاوت عرفان ايرانى با اديان سامى (يهوديت، مسيحيت و اسلام) و تفاوت اديان سامى با اديان آسيانى (برهمنى، بودائى و زرتشتى): نشریه مهرگان، شماره ۳، پانيز ۷۲، صص ۴۲ و ۴۳-۴۵. همچنين نگاه کنيد به مقالات پانيکار و همایون کبير، در: اساس فرهنگ هند، صص ۸ و ۱۵-۲۰؛ نه شرقى، نه غربى، انسانى، عبدالحسين زرین کوب، ص ۷.

۸۸ - نگاه کنيد به: البيان والبيين، جاحظ، ج ۱، ص ۱۵۹؛ تأويل مختلف الحديث، ابن قتيبه، ج ۴، ص ۱۴۹؛ تفسير طبرى، سورة الحجر، آيه ۱۴ و سورة البروج، آيه ۳۲؛ سيمای

محمد، على شريعتى، ص ۸۰

بهبشت اند“^{۸۹}. قبایل عربستان در حین کودتای ۱۱۵۰ میلادی (شورای ششمی) که

چنین عقیده‌ای بیانگر اهمیت قهر و خشونت و نقش شمشیر در استقرار و قوام اسلام است. عایشه (زن پیغمبر) نیز تأکید می‌کند: “چشم پیغمبر بر هیچکس نمی‌گریست، وقتی غم‌ش سخت می‌شد، ریش خود را می‌گرفت“^{۹۰}.

تاریخ رشد و گسترش اسلام را نمی‌توان فهمید مگر آنکه ابتدا خصلت خشن، تند و مهاجم آنرا بشناسیم. اینکه بعضی از محققین برجسته تاریخ اسلام (مانند ماکسیم رودنسون Maxime Rodinson) حضرت محمد را یک “پیغمبر مسلح” نامیده‌اند ناظر بر این واقعیت تاریخی است^{۹۱}. دکتر علی شریعتی نیز تأکید می‌کند: “محمد پیغمبری بود که شعارها و پیامها را می‌رساند و برای تحقق این پیغام‌ها... شمشیر می‌کشید و به همه اعلام می‌کرد: یا تسلیم این راه (اسلام) شوید یا از سر راه من کنار بروید... و هرکس نرفت به رویش شمشیر می‌کشم“^{۹۲}.

چگونگی استقرار اسلام و شرح جنگ‌ها و قتل‌عام‌های فجیع و گسترده برای مسلمان‌سازی قبایل عربستان، شرح بسیار مفصلی است که صفحات فراوانی را طلب می‌کند و در حوزه “ملاحظات” ما نیست^{۹۳}. با اینحال، سخن کوتاه حضرت محمد به فرستادگان قبیله بنی حارث و نیز کلام

۸۹ - نگاه کنید به: نهج الفصاحه، سخنان حضرت محمد، ص ۱۱۵، حدیث ۵۷۶ و ص ۲۸۰، حدیث ۱۷۸۷.

۹۰ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۹۲. مقایسه کنید با: سیمای محمد، دکتر علی شریعتی، ص ۵۵. 91 - Mahomet, Editions du Seuil, chapitre V, Paris, 1961, pp. 179-248.

۹۲ - امت و امامت، صص ۶۱۸-۶۱۹، م. ۲۶۲.

۹۳ - برای آگاهی از این جنگ‌ها و قتل‌عام‌ها نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳ و ۴؛ مغازی یا تاریخ جنگ‌های پیامبر، محمدبن عمرو اقدی، ج ۱ و ۲؛ سیرت رسول الله (سیره النبوی)، ابن هشام، ج ۲.

حباب بن منذر (یکی از اصحاب و یاران نزدیک پیغمبر) می تواند نمونه ای برای شناخت چگونگی استقرار اسلام در شبه جزیره عربستان و نواحی دیگر باشد:

در سال دهم هجری (۶۳۰م) پیغمبر، خالد بن ولید را برای مسلمان سازی قبیله بنی حارث بسوی این طایفه فرستاد و تأکید کرد که در صورت عدم پذیرش اسلام، با آنان جنگ نماید. خالد (که در قتل عام طوایف عربستان شهرت بسیار داشت) در ملاقات با سران بنی حارث یادآور شد: "اسلام بیاورید تا به سلامت مانید!". سران بنی حارث نیز از ترس قتل عام مردم، به اسلام گرویدند و همراه خالد نزد حضرت محمد رفتند. پیغمبر در ملاقات با سران قبیله بنی حارث تأکید کرد: "اگر خالد ننوشته بود که اسلام آورده اید، سرهای تان را زیر پای تان می انداختم"^{۹۴}.

حباب بن منذر در چگونگی مسلمان شدن قبایل عربستان، خطاب به یاران و سرداران پیغمبر گفت: "در سایه شمشیر شما، کسان (قبایل عربستان) به اسلام گرویده اند"^{۹۵}.

حضرت محمد ضمن استفاده از شیوه نفاق و دامن زدن به کشمکش های قبایل عربی، در استقرار اسلام، خصوصاً از شمشیر و خشونت کسانی چون خالد بن ولید، استفاده کرد. خالد از پهلوانان معروف قریش بود که قبل از فتح مکه، اسلام پذیرفت و حضرت محمد از مسلمان شدن او شادمان گردید آنچنانکه او را به ریاست سواران منصوب کرد. خالد بن ولید یکی از خشن ترین و خونخوارترین سرداران صدر اسلام بود که در استقرار اسلام، جنگ های بسیار کرد بطوریکه پیغمبر او را "سیف الله" (شمشیر خدا) نامید. این "شمشیر خدا" در

۹۴ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۲۵۶-۱۲۵۸.

۹۵ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴۶.

مسلمان سازی قبایل عربستان و در سرکوب "اهل رده" (توده های عربی که بلافاصله پس از مرگ پیغمبر از اسلام برگشته و مرتد شده بودند) نقش فراوان داشت. او در ادامه سرکوب ها و قتل عام های گسترده، بسیاری را از فراز خانه ها و بلندی کوهها به زیر انداخت و کشت و برخی را نیز در آتش سوزانید و آنچنان ترس و وحشتی در میان قبائل عرب برقرار ساخت که "همگی به قبول اسلام گردن نهادند"^{۹۶}.

اعمال قهر و خشونت در مسلمان سازی قبایل عربستان، اگرچه کارساز بود، اما مرگ حضرت محمد (سال ۱۱هـ = ۶۳۱م) و درگیری ها و کشمکش های موجود برای جانشینی او، به قبایل عربستان فرصت داد تا اعتراض و انزجار خویش را از اسلام ابراز نمایند. بقول عروه بن زبیر: "وقتی پیغمبر درگذشت، هریک از قبایل - همگی یا بعضی شان - از دین بگشتند... و بیشتر مردم در هر جا چنین بودند"^{۹۷}.

مجالدین سعد گوید: "کفر سر برداشت و آشوب شد و هریک از قبایل، همگی یا بعضی شان از دین بگشتند"^{۹۸}.
مردم غطفان، بحرین، حطم، عمان، یمن، مهره، عک، اشعریان
حضرالموت، بنی سلیم و... از اسلام برگشتند و "بیشتر مردم، در همه جا چنین بودند"^{۹۹}.

۹۶ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۰۶-۱۴۱۱ و ۱۴۱۹ و مقایسه کنید با روایت طبری در قتل عام ایرانیان توسط خالد: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۹۳-۱۴۹۴؛ از پرویز تا چنگیز، سیدحسن تقی زاده، ص ۱۸۲. اسلامشناسی (پرتوی در مطالعات اسلامی)، علی میرفطروس، صص ۴۲ و ۴۳ و ۴۴.
۹۷ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۶۹.
۹۸ - همان مأخذ.
۹۹ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۵۴-۱۴۶۴؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، صص ۳۷-۹۸؛ التنبیه و الاشراف، مسعودی، ص ۲۶۱؛ روضه الصفا، ج ۲، صص ۶۰۳-۶۱۴.

قبایل و طوایفی که از اسلام برگشته و مرتد شده بودند، در ولایات مختلف "عامل رسول (حضرت محمد) را بکشتند و زنان خویش را بفرمودند تا دست‌ها رنگ کردند از شادی وفات رسول، و دف‌ها زدند"^{۱۰۰}.

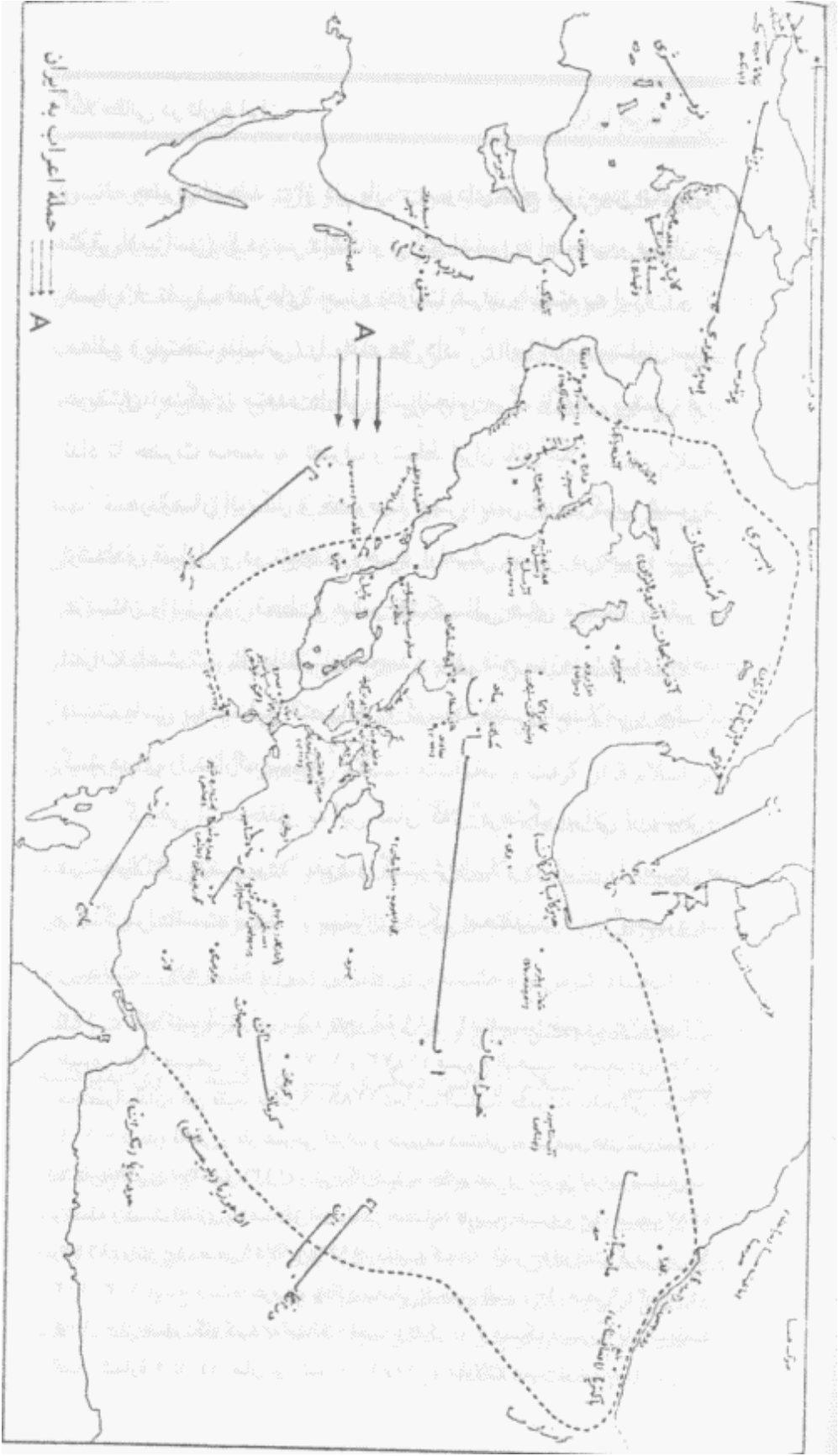
جنگ‌های خونین "رده" (برگشتن از دین) که در سراسر دوران حکومت ابوبکر، عمر، عثمان و علی ادامه داشت، برای سرکوب شورش‌های ارتدادی و بخاطر مسلمان‌سازی دوباره قبایل عرب بود، بطوریکه ابوبکر و جانشینانش فرمان دادند تا "هر که را که از دین برگشته باشد، با شمشیر گردن زنند و به آتش بسوزانند و زن و بچه‌اش را اسیر کنند و از هیچکس جز اسلام نپذیرند"^{۱۰۱}.

ابوبکر در سرکوب قبایل مرتد بیش از هر چیز از شمشیر سردارانی چون خالد بن ولید (شمشیر خدا) استفاده کرد. خالد در قبایل و ولایات عربستان، عاملین قتل نمایندگان پیغمبر را کشت و اجسادشان را به آتش کشید: "... و آنان که دست رنگ کرده بودند (از شادی وفات پیغمبر) همه را بکشت و به آتش بسوخت و بفرمود تا سرهای‌شان، گرد کنند و پایه دیگ کنند و آتش در تن‌های ایشان زد و همه را بسوخت... همه بیچاره شدند و رسول به نزد ابوبکر فرستادند و گفتند: ما بازگشتیم از آنچه می‌گفتیم، پس از این نماز کنیم و زکوة دهیم و همه آن کنیم که تو فرمائی، این مرد (خالد بن ولید) را بازخوان"^{۱۰۲}.

۱۰۰ - قصص الانبیا، نیشابوری، ص ۴۵۵.

۱۰۱ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۷۹-۱۳۸۰ و ۱۳۹۴ و ۱۴۰۷ و ۱۴۱۰؛ الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۱۵. مقایسه کنید با فرمان حضرت علی در: تاریخ طبری، ج ۶، صص ۲۴۲ و ۲۶۶۵. و نیز مقایسه کنید با سخن حضرت محمد در: آئین شهادت (معالم القریه)، ابن اخوه، ص ۳۵.

۱۰۲ - قصص الانبیا، صص ۴۵۵-۴۵۶؛ مقایسه کنید با: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۰۹-۱۴۱۰؛ الفتوح، صص ۱۵-۱۸ و ۳۷-۴۵.



حمله اعراب به ایران

A

حضرت محمد - از دير باز - سوداى فتح سرزمين هاى ايران و روم شرقى (بيزانس) را در سر داشت و بر اين اساس به اصحاب و ياران خویش - همواره - تصرف قصرهاى حيره (دولت عرب وابسته به ايران) و کاخ هاى مدائن (پایتخت ساسانى) را وعده مى داد^{۱۰۳}. اما ادامه مسلمان سازى قبایل عربستان، جنگهاى متعدد داخلى و سرانجام، مرگ ناگهانى پيغمبر، فرصت آنرا نداد تا حضرت محمد به تصرف و تسلط ايران نائل آيد.

در زمان ابوبکر و خصوصاً عمر، پس از سرکوب شورش هاى ارتدادى قبایل و در نتيجه، وجود آرامش نسبى در حوزه شبيه جزيره عربستان و نيز بروز قحطى ها و خشکسالى هاى متعدد و فقر عمومى اعراب باعث شد تا جانشينان محمد، براى فتح سرزمين هاى حاصلخيز و دست يابى به منابع اقتصادى و توسعه قلمرو اسلامى، جنگ هاى گسترده اى را تدارک ببينند^{۱۰۴}.

گروهى از محققان به اين گمان که: "فرهنگ ايرانى از بنياد و ناگزير در تحولاتش دينى بوده" نفوذ و گسترش اسلام در ايران را امرى طبيعى و ناگزير دانسته اند^{۱۰۵}. بسيارى ديگر معتقدند که: "وجود فساد و

۱۰۳ - نگاه كنيد به: قرآن، سوره فتح، آيه ۱۹-۲۰؛ تفسير طبرى، ج ۷، ص ۱۲۳؛ تاريخ طبرى، ج ۳، صص ۱۰۷۰-۱۰۷۱ و ۱۰۷۳؛ مروج الذهب، مسعودى، ج ۱، ص ۶۶۴؛ مختصر البلدان، ابن فقيه، صص ۹-۱۸۸؛ تجارب السلف، هندوشاه نخجوانى، ص ۲۶.

۱۰۴ - در باره قحطى و فقر عمومى اعراب و ضرورت دستيابى به سرزمين هاى شروتمند، نگاه كنيد به: تاريخ طبرى، ج ۳، ص ۱۱۳۰؛ و نيز نگاه كنيد به خطابه عمر در تشويق اعراب مسلمان به مهاجرت و حمله و دست اندازى به مناطق حاصلخيز حماييد: تاريخ طبرى، ج ۴، صص ۱۵۸۷-۱۵۸۹ و ۱۶۵۵؛ و نيز ج ۵، صص ۱۷۵۹ و ۱۹۳۶، مقايسه كنيد با: الفتح، ابن اعثم كوفى ص ۹۴ و صص ۱۰۲-۱۰۳ (پاسخ فرستاده عرب به يزدگرد ساسانى)؛ حبيب السير، ج ۱، صص ۳۰۲ و ۴۰۱.

۱۰۵ - از جمله نگاه كنيد به مقاله: "امتناع تفكر در فرهنگ دينى"، بابك بامدادان در: الفبا، شماره ۱ تا ۴؛ زمان نو، شماره ۱۰ و ۱۱، مقالات همين نويسنده.

تبعيض هاى طبقاتى در جامعه و نفرت مردم از رژیم ساسانى و روحانيون زرتشتى، باعث شد تا ايرانيان، اسلام را با آغوش باز پذيرند... بطوريكه "ايرانى بعد از برخورد با اسلام اوليه احساس كرد كه دين اسلام همان گمشته اى است كه به دنبالش مى گشته است... براى همين، مذهب خودش را ول كرد، مليت خودش را ول كرد، سنت هاى خودش را ول كرد و بطرف اسلام رفت..."^{۱۰۶} اين نظرات مختلف، داراى دو وجه مشترك اند: اول اينكه همه آنها به نقش قهر و سرکوب در تصرف ايران و مسلمان سازى مردم، اعتنائى ندارند. دوم اينكه اين نظرات به مقاومت هاى متعدد و مبارزات طولانى ايرانيان عليه تسلط اعراب و اسلام توجهى نمى كنند بطوريكه مثلاً دكتور شريعتى آنچنان اغراق مى كند كه معتقد است: "كجا ايرانى از همان اول در برابر اسلام قرار گرفت و نخواسته اسلام را پذيرد؟ كجا چنين چيزى است؟ يك جا، يك نمونه نيست"^{۱۰۷}.

واقعيت اينست كه اسلام در مناطق و كشورهاي اشغال شده (خصوصاً در ايران) اساساً از طريق اعمال قهر و خشونت، قتل عام هاى گسترده، ايجاد ترس و وحشت و از طريق انواع فشارهاى اجتماعى و خصوصاً اقتصادى (مثل خراج و جزيه) مستقر گرديد. قرآن تأكيد مى كند: "هر كس غير از اسلام از دين ديگرى پيروي كند از وي پذيرفته

۱۰۶ - على، حيات بارورش پس از مرگ، على شريعتى، صص ۴۱۷-۴۱۸ و ۴۳۴-۴۳۵، م. آ. ۲۶؛ بازشناسى هويت... صص ۱۲ و ۱۳ و ۵۲، م. آ. ۲۷؛ مقايسه كنيد با: اسلام و مالكيث، سيد محمود طالقانى، ص ۱۶۰؛ غرب زدگى، جلال آل احمد، صص ۴۷ و ۴۸ و ۴۹؛ خدمات متقابل ايران و اسلام، مرتضى مطهرى، صص ۸۲ و ۱۱۲، صص ۱۱۱-۱۱۲.

۱۰۷ - على، حيات بارورش پس از مرگ، ص ۴۲۵، م. آ. ۲۶؛ مقايسه كنيد با نظر سيد محمود طالقانى: اسلام و مالكيث، ص ۱۶۰.

نیست“^{۱۰۸} یا: ”با کسانی که به خدا ایمان ندارند و یا کسانی که پیرو دین خویش اند - حتی با آنان که کتاب داشته اند - پیکار کنید تا اسلام را بپذیرند و یا با حقارت و ذلت جزیه (مالیات سرانه) پردازند“^{۱۰۹}.

نمایندگان عرب نیز هنگام ملاقات با یزدگرد سوم به او یادآور شدند: ”پیغمبر، ما را وصیت کرد که در جهان بگردید، هرکس این دین (اسلام) قبول کند - نعم کرامه - و اگر قبول نکند با او حرب کنید تا دین ما بپذیرد یا جزیت بدهد“^{۱۱۰}.

یکی از سرداران عرب در فتح مدائن (پایتخت ساسانی) می گوید: پس از فتح شهر، ما ایرانیان را دعوت کردیم و گفتیم: ”سه چیز است، هریک را که می خواهید انتخاب کنید“. ایرانیان گفتند: ”چیست؟“ گفتیم: ”یکی اسلام و اگر نمی خواهید، جزیه بدهید و اگر نمی خواهید جنگ می کنیم...“ ایرانیان گفتند: ”به اولی (اسلام) و آخری (جنگ) حاجتی نداریم، میانی (پرداخت جزیه) را می پذیریم“^{۱۱۱}.

مسلمانان بعضی قبایل مناطق عرب نشین امپراطوری ساسانی - در مجاورت قلمرو اسلامی - پس از حمله اعراب مسلمان، اسلام را پذیرفتند (چیزی که محققان اسلامی - به تکرار - آنرا ”استقبال ایرانیان از اعراب و اسلام“ قلمداد کرده اند). با اینحال، باید دانست که بیشتر نواحی

۱۰۸ - سوره آل عمران، آیه ۳۲ و ۸۵ و ۱۳۲.

۱۰۹ - سوره توبه، آیه ۲۹. همچنین نگاه کنید به: سوره بقره، آیه ۱۹۳ و ۲۱۶؛ سوره تحریم، آیه ۹؛ سوره توبه، آیه ۵ و ۲۳ و ۳۶ و ۱۲۰ و ۱۲۹؛ سوره مائده، آیه ۲۷ و ۳۳ و ۴۰؛ سوره نسا، آیه ۷۶ و ۹۱؛ سوره احزاب، آیه ۲۵؛ سوره انفال، آیه ۳۹؛ سوره محمد، آیه ۴.

۱۱۰ - ترجمه تاریخ طبری، بلعمی، ص ۲۹۵. مقایسه کنید با: الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۵۱.

۱۱۱ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۸۱۲-۱۸۱۳. همچنین نگاه کنید به: صفحات ۱۸۰۶ و ۱۸۰۷ و ۱۸۱۶ و ۱۸۲۳ و ۱۸۳۷ و ۱۸۴۱؛ ج ۴، صص ۱۴۷۹-۱۴۸۰ و ۱۴۸۱ و ۱۴۸۹ و ۱۵۰۴ و ۱۵۰۵ و ...

عرب نشین ایران (مانند حیره، انبار، فرات، نواحی سواد و...) پس از جنگ با اعراب مسلمان، از پذیرفتن اسلام خودداری کردند و تنها به پرداخت جزیه گردن گذاشتند. این امر آنچنان عجیب بود که خشم سرداران و فاتحان عرب را برانگیخته بود.^{۱۱۲}

فساد و اختلافات درونی دربار ساسانی، بروز جنگهای طولانی با دولت روم شرقی (بیزانس) و خالی شدن خزانه دولت و تشدید فشار و تحمیل مالیات های سنگین بر توده ها و نیز قحط و غلا و شیوع وبا، بی توجهی روحانیون و موبدان زرتشتی، اختلاف بین لشکریان خراسان و عراق عجم، خودسری آخرین شاهان ساسانی در بدیسنی و تحقیر نسبت به سرداران لایق و فداکار (مانند بهرام چوبینه، خر خسرو، مردانشاه و...)، کشته شدن خسرو پرویز و آشفته گی های سیاسی - نظامی متعاقب آن و خصوصاً همکاری بعضی افراد عادی و خیانت بعضی سرداران سپاه ساسانی (مانند سیاه دیلمی و شیرویه) - بی شک - عوامل مساعدی در حمله اعراب به ایران و شکست سپاهیان ساسانی بوده اند. این امر، حتی از اسناد و پیش بینی های بعضی از سرداران ساسانی نیز پیداست. مثلاً رستم فرخزاد (سردار معروف ایرانی) در نامه ای به برادرش، شکست سپاهیان ایران از اعراب را پیش بینی کرده بود.^{۱۱۳}

۱۱۲ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۸۰ و ۱۴۸۲ و ۱۴۹۷ و ۱۴۹۸ و ۱۵۰۱ و ۱۵۰۸ و ۱۵۱۲ و ۱۵۱۳ و ...

۱۱۳ - از این پس شکست آید از تازیان ستاره نگرده مگر بر زیان شود بنده بی هنر شهریار نژاد و بزرگی نیاید به کار چو این خانه از پادشاهی تهی است نه هنگام پیروزی و فرهی است چو آگاه گشتم از این راز چرخ که ما را از او نیست جز رنج، برخ (بهره) به ایرانیان زار و گریان شدم ز ساسانیان نیز بریان شدم خلاصه شاهنامه فردوسی، ص ۸۲۴، مقایسه کنید با سخن سیاه دیلمی (یکی دیگر از سرداران معروف ساسانی) به فرماندهان سپاه اصفهان: تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۰۴-۱۹۰۵

همه این عوامل - اما - باعث "پیشواز ایرانیان از اعراب و استقبال مردم از اسلام" نگردید، بلکه تقریباً در همه شهرها و ولایات ایران، اعراب مسلمان با مقاومت های سخت مردم روبرو شدند^{۱۱۴}. در اکثر شهرها، پایداری و مقاومت ایرانیان بیرحمانه سرکوب گردید، مثلاً در سقوط مدائن و خصوصاً مقاومت مردم در جنگ جلولاء (۱۱۶هـ = ۶۳۶م) اعراب مسلمان، خشونت بسیاری از خود نشان دادند آنچنانکه مورخین از آن بنام "واقعه هولناک جلولاء" یاد کرده اند. در این جنگ، صدهزار تن از ایرانیان کشته شدند و تعداد فراوانی از زنان و کودکان ایرانی به اسارت رفتند و بسیار کشته، دشت را پوشانیده بود که نمودار جلال جنگ بود^{۱۱۵}.

در حمله به دهکده الیس (هم مرز قلمرو اسلامی) جاپان - سالار دهکده الیس - راه را بر خالد بن ولید بست. جنگی سخت بین سپاهیان عرب و ایران در کنار رودی که بسبب همین جنگ بعدها به "رود خون" معروف گردید درگرفت. در برابر مقاومت و پایداری سرسختانه ایرانیان، خالد نذر کرد که اگر بر ایرانیان پیروز گردید "چندان از آنها بکشم که خون هاشان را در رودشان روان کنم" و چون پارسیان مغلوب شدند، بدستور خالد "گروه گروه از آنهایی را که به اسارت گرفته بودند، می آوردند و در رود گردن می زدند." مغیره گوید که: "بر رود، آسیاب ها بود و سه روز

۱۱۴ - دینوری حتی تأکید می کند که پس از شکست ایرانیان در جنگ جلولاء و فرار یزدگرد به قم، "مردم در همه جا به هیجان آمدند و از هر سو برای اجابت ندای کمک و استعانت یزدگرد، حرکت کردند و مردم از قومس (دامغان) طبرستان و گرگان و دماوند و ری و اصفهان و همدان و ماهان بسوی یزدگرد روی آوردند و گروهی از جنگجویان بر او گرد آمدند: اخبار الطوال، ص ۱۴۶.

۱۱۵ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۴۰؛ فتوح البلدان، بلاذری، صص ۶۵-۶۶؛ اخبار الطوال، دینوری، ص ۱۴۱.

پياپى با آب خون آلود، قوت سپاه را كه هيچده هزار كس يا بيشتر بودند، آرد كردند... كشتگان دشمن (پارسيان) در ايس هفتاد هزار تن بود^{۱۱۶}.

در جنگ نهاوند (۲۲هـ=۶۴۲م) نيز ايرانيان مقاومت بسيار و اعراب، خشونت بسيار از خود نشان دادند بطوريكه عروة بن زيد (شاعر عرب) از جنگ نهاوند نيز بعنوان "پيكار هولناك" نام مى برد^{۱۱۷}. مقدسى در باره جنگ نهاوند و مقاومت ايرانيان مى نويسد: "... و دسته هاى ايرانى - كه گويند چهارصد هزار نفر بودند... در آنجا بودند و به شكيبائى و پايدارى سوگند ياد كرده بودند... و اعراب از ايشان (ايرانيان) چندان كشتند كه خدا داند... و از اموال و غنيمت ها، چندان نصيب اعراب مسلمان گرديد كه در هيچ كتابى اندازه آن ذكر نشده است."^{۱۱۸}

در شوشتر (تستر)، مردم وقتى كه از تهاجم قريب الوقوع اعراب باخبر شدند، خارهاى سه پهلوى آهنين بسيار ساختند و در صحرا پاشيدند. چون قشون اسلام - خالى الذهن - به آن حوالى رسيدند، خارها به دست و پاى ايشان بنشست، متحير گرديدند و مدتى در آنجا توقف كردند... پس از تصرف شوشتر، لشكر اسلام در شهر به قتل و غارت پرداختند و آنانى را كه از پذيرفتن اسلام خوددارى كرده بودند، گردن زدند^{۱۱۹}.

در فتح استخر (۲۸هـ=۶۴۸م) مردم شهر، قتل عام شدند و بقول

۱۱۶ - تاريخ طبرى، ج ۴، صص ۱۴۹۱-۱۴۹۴. مقايسه كنيد با عمل يزيدين مهلب و

عبدالله بن عاص در سرکوب مردم گرگان و استخر، صص ۷۶ و ۷۸ كتاب حاضر، صص ۲۲۱-۲۲۲.

۱۱۷ - اخبار الطوال، صص ۱۵۱-۱۵۰.

۱۱۸ - آفرينش و تاريخ، ج ۵، ص ۱۹۲.

۱۱۹ - الفتوح، ص ۲۲۳؛ تذکره شوشتر، سيدعبدالله شوشترى، ص ۱۶.

طبری: اعراب مسلمان "کشتاری بزرگ کردند". با اینحال مردم از پذیرفتن اسلام خودداری کردند بلکه با حفظ آئین خود، به پرداخت جزیه (مالیات سرانه) گردن نهادند.^{۱۲۰}

رامهرمز نیز پس از جنگی سخت به تصرف سپاهیان اسلام درآمد و فاتحان عرب، بسیاری از مردم شهر را کشتند و زنان و کودکان فراوانی را برده ساختند و مال و متاع هنگفتی بچنگ آوردند.^{۱۲۱}

در حمله به سیستان، مردم، مقاومت بسیار و اعراب مسلمان، خشونت بسیار کردند بطوریکه ربیع بن زیاد (سردار عرب) برای اعراب مردم و کاستن از شور مقاومت آنان، دستور داد: "تا صدی بساختند از آن کشتگان (یعنی اجساد کشته شدگان جنگ را روی هم انباشتند)... و هم از آن کشتگان، تکیه گاهها ساختند و ربیع بن زیاد بر شد و بر آن نشست" (بدین ترتیب) "اسلام در سیستان متمکن شد و قرار شد که هر سال از سیستان هزار هزار (یک میلیون) درهم به امیرالمؤمنین دهند با هزار وصیف (غلام بچه) و..."^{۱۲۲}

در حمله اعراب به ری (تزدیک تهران کنونی) مردم این شهر پایداری و مقاومت بسیار کردند بطوریکه مغیره (سردار عرب) در این جنگ چشمش را از دست داد. بقول طبری: "مردم جنگیدند و پایمردی کردند... و چندان از آنها کشته شد که کشتگان را با نی شماره کردند و غنیمتی که خدا از ری نصیب مسلمانان کرد همانند غنائم مدائن بود..."^{۱۲۳} بقول ابن فقیه: "در اخبار آل محمد آمده است که ری نفرین شده است زیرا اهل ری

۱۲۰ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۹.

۱۲۱ - الفتوح، ص ۲۱۵.

۱۲۲ - تاریخ سیستان، صص ۸۰-۸۲؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۱۷.

۱۲۳ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۵.

از پذیرش حق (دین اسلام) سر باز زنند^{۱۲۴}.

در حمله اعراب به آذربایجان، خراسان و همدان نیز، مردم به سختی جنگیدند و در برابر اعراب مسلمان مقاومت کردند آنچنانکه بقول طبری: "جنگ و مقاومت مردم همدان در عظمت، همانند جنگ نهاوند بود... و از پارسیان چندان کشته شد که بشمار نبود"^{۱۲۵}.

در حمله به شاپور نیز، مردم پایداری و مقاومت بسیار کردند بطوریکه عییدا (سردار عرب) بسختی مجروح شد آنچنان که به هنگام مرگ، وصیت کرد تا به خونخواهی او، مردم شاپور را قتل عام کنند، سپاهیان عرب نیز "چنان کردند و بسیاری از مردم شهر را بکشتند"^{۱۲۶}.

در حمله به سرخس، اعراب مسلمان "همه مردم - مگر ۱۰۰ تن - را کشتند"^{۱۲۷}.

در حمله به نیشابور، مردم امان خواستند که موافقت شد، اما مسلمانان چون از اهل شهر کینه داشتند به قتل و غارت مردم پرداختند بطوریکه "آن روز از وقت صبح تا نمازِ شام می کشتند و غارت می کردند"^{۱۲۸}.

مردم کرمان نیز - سالها - در برابر اعراب مقاومت کردند تا سرانجام در زمان عثمان حاکم کرمان با پرداخت دومیلیون درهم و دوهزار غلام و کنیز

۱۲۴ - مختصرالبلدان، ص ۱۱۱.

۱۲۵ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۳. همچنین نگاه کنید به: فتوح البلدان، صص ۲۸۶-۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۵-۲۹۷ و ۲۹۹ و ۳۰۳-۳۰۴ و ۳۰۷-۳۰۹.

۱۲۶ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۱. همچنین نگاه کنید به: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۶.

۱۲۷ - کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۸.

۱۲۸ - الفتوح، ص ۲۸۲.